

تروتسکی «مظلوم»!

قهرمان رمان های بورژوا – پلیسی ایزاک دویچر

پیشکش کارگران و روشنفکران انقلابی کشورمان

دیباچه آثار

تعلق خاطر تباری – توراتی آقای ایزاک دویچر نسبت به تروتسکی، احتمالاً تحت تاثیر پس مانده اوهام مشترک آبا و اجدادی... قابل انکار نیست. بنظر من، غلظت این تمایل «خرافی»! که مثل یک تسمه اتصالی نیرومند تمام روایت های ایزاک دویچر راجع به زندگی فردی و فامیلی و اجتماعی مرشد فقید را در بر می گیرد سوء ظن برانگیز، بوی تند تاریخ ستیزی میدهد، کلی جای حرف دارد. خاصه اینکه آقای ایزاک دویچر، بعنوان نظریه پرداز، ادیب و نویسنده، پژوهشگر و محقق و مورخ صاحب نام در دنیای «آزاد»! یک آدم عامی نیست. نکند که راوی شهیر ما ریگی بکفش داشته باشد...

نقش ایزاک دویچر – بعنوان «مورخ»! در توجیه تعبیر گل و گشاد، نظرات چپ اندر قیچی، در اشاعه تزه های مالیخولیائی تروتسکی... مشکوک، فرق زیادی با شعبده بازی گوبلز ندارد. در «مواردی»! حتی روی گوبلز را هم سفید می کند. مردک رسوائی توطئه گران مونیخ، شکست هیتلر و شرکاء، فرجام نازیسم را «نا صواب»! پیروزی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در جنگ دوم جهانی را «حقیر»! چون با مطلوب تروتسکی منافات داشت، رویدادی «تلخ»! تصویر می کند. نبرد جانانه و استراتژیک استالینگراد، هشیاری جمعی و انقلابی کارگران، بیداری خلق ها و ملت ها... در یک کلام، جنبش ترقی خواهی را مورد سرزنش قرار می دهد.

ناگفته نماند که این رویداد «تلخ»! پیروزی بزرگ دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در قبال نازیسم، تزه های مالیخولیائی عالیجناب تروتسکی که هیچ، رویاهای خرافی ایزاک دویچر را هم بر باد داد. پیوند «بورژوا – توراتی»! با رنگ و لعاب اوهام آبا و اجدادی... سرانجام مرید و مرشد را بسمت تاریخ

ستیزی آشکار کشید و با نازیسم مانوس کرد. تا اینکه عالیجناب تروتسکی، دار فانی را وداع گفت، سوار بر مرکب غریزه، قربانی الزامات پائین تنه شد. حال آنکه آقای ایزاک دویچر، تازه جان گرفت، آدمی شد، برای خود خیمه زد، در غم انتظارات بر باد رفته – بعنوان « مورخ »! زیر سایه لردیسم و با چراغ سبز محافل « خوبان »! به خونخواهی مرشد برخاست...

فقط دو سه نمونه انتخابی از تزه‌های مالیخولیایی تروتسکی « مظلوم »! برای تائید گفتار فوق کافی است. تزهائی در باره خبرگی و شجاعت هیتلر، پیروزی محتوم فاشیسم در آلمان... که می بایست تسویه حساب با استالین، سقوط « دیکتاتوری استالینی »! در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را تسهیل نماید. می فرماید:

الف) دیکتاتوری پرولتاریا به یک جامعه بی طبقه منجر نمی گردد، بلکه بسمت بروکراسی خودکامه منحرف می شود.

ب) نظام استالینیستی کارش بکلی تمام شده و در آستانه سقوط قرار دارد. نابودی محتومش، دیر یا زود، مثل پیروزی فاشیسم در آلمان، فرا می رسد.

ترکیه، ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ میلادی

پ) ساده لوحی است، اگر کسی بخواهد فرق هیتلر و استالین را با توسل به خصائل فردی شان توضیح دهد. معذالک، در اینکه هیتلر خبره تر و شجاع تر از استالین است، هیچ شکی وجود ندارد.

ترکیه، ۱۱ مارس ۱۹۳۹ میلادی

از کتاب کلفت « آثار تروتسکی، جامعه شوروی و دیکتاتوری استالین، در دو مجلد، جلد اول آن در ۶۷۸ صفحه، از ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۶ و جلد دوم، ۱۳۶۹ صفحه، از ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۰ میلادی، آلمانی – راش و رورینگ.

Trotzki Schriften, Sowjetgesellschaft und Stalinistische

Diktatur, Band 1, 1929 – 1936, Band 2, 1936 – 1940, Rasch und Roehring Verlag

در این راستاست که ایزاک دویچر « مورخ »! مثل یک رمال حرفه ای، موهوم می بافد، حتی نا گفته ها و نا نوشته های تروتسکی را حدس می زند، وانمود میکند که گویا با « روح مرشد فقید در جهان باقی »! تماس دارد. همین شامورتی بازی ادبی جهتدار، نوعی جن گیری « تاریخی »! می رساند که آقای ایزاک دویچر زیادی نوش کرده، سر به هواست، بیراهه می تازد. رنگ رخساره خبر می دهد از سر ضمیر...

دلائل و شواهد زیادی هست مبنی بر اینکه آثار غلط انداز آقای ایزاک دویچر در ترویج نوعی کمونیسم ستیزی « علمی »! بیشتر بر پایه دعاوی ضد و نقیض ماکس ایستمن، از مریدان مصلحتی عالیجناب تروتسکی، شهروند یهودی تبار ایالات متحده، نفوذی پلیس در حزب کمونیست آمریکا، در باره « خیانت های استالین، انحراف حزب و دولت کارگری در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی »! اینها همه به نقل از تروتسکی... استوارند. سابقه کارهای خبری و ادبی ماکس ایستمن بحث دیگری دارد.

این شیوه تاریخ نگاری پلیسی، ماموریت سری آقای دکتر ساخت، شهروند یهودی تبار آلمانی - آمریکائی، کارچاق کن گروه مالی مرگان، نفوذی فعال امپریالیسم آمریکا در آلمان سال های ۲۰ و ۳۰ سده بیستم میلادی را تداعی می کند. بقول آقای گسویلر، این « شیر پاک خورده »! طرفدار تز راه اندازی سرخ ستیزی در سطح ملی و جنگ جهانی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی... در توطئه محافل « خوبان »! برای استقرار نوعی دولت نظامی بجای جمهوری وایمار در آلمان حضوری مستقیم داشت. تا نباشد چیزی که مردم نگویند چیزها... شرح ماجرا در کتاب کورت گسویلر، بنام « دولت بانک های بزرگ - مونوپل های صنعتی، ۱۹۳۲/۱۹۱۴ »، بزبان آلمانی، از انتشارات دب.

Grossbanken – Industriemonopole Staat, deb verlag, Kurt Gossweiler

معدالک، اگر اشتباه نکنم، مثل اینکه تا کنون هیچ کدام از کارهای ادبی، آثار نسبتاً کلفت آقای ایزاک دویچر «مورخ»! مدافع دولتمداری بورژوازی، خادم امپراتوری سرمایه، مداح مناسبات جاری، طرز تلقی مسلط... با نیش قلم پارسی برخورداردی نداشته، زخمی عمیق نخورده، یا اصلاً کالبد شکافی نشده، در یک کلام، هنوز توسط کمونیست های وطنی مورد انتقاد قرار نگرفته اند. یک نسل جستی ملخک، دو نسل جستی ملخک...

با این حساب، غریب نیست که خرده پای مفلوک وطنی بشکن می زند، این جانور «ذات البین»! احساس غرور می کند. اوباش «تروتسکیست»! در سر بالائی اوهام تباری - توراتی آقای ایزاک دویچر... ابوعطا می خوانند، سرمست «پیروزی»! با عینک دودی باد در می کنند، نفس کش می طلبند. با بورژوازی بزرگ می لاسند، سر در آخور امپریالیسم دارند... همزمان بنام نوعی «مارکسیسم»! آرغ می زنند.

تعجبی ندارد که سرخورده ها، ورشکسته ها... چپ و راست و میانه، خیلی راحت داد و قال می کنند. ابن الوقت ها با صدای بلند عربده می کشند. براستی که دنیای عجیب و غریبی است، نازنین. باشد که این نوشتار، فراخوان سرگشاده برای تعرضی انقلابی، بخاطر درهم شکستن دیوار سکوت، میان عیاران پاک باخته کشورمان گوش شنوا پیدا کند.

دیر آمدی ای نگار سر مست زودت ندهیم دامن از دست

کمونیسم اولیه

سابقه دعوی فلسفی میان دو جهان بینی متفاوت برسر پیدایش طبیعت، دو طرز تلقی متقابل در باره هستی و هستنده ها... نشان می دهد که چطور یک جانور ۴۶ کرومومی، با پتانسیل ذخیره سازی بلند مدت ذهنی، به حکم غریزه در بازآفرینی طبیعت سهمیم شد، در تغییرات قهری کائنات حضور یافت. کمونیسم اولیه، بمثابه نوعی معرفت، وقوف دماغی در باره طبیعت، آگاهی در مورد زیست جمعی رقم خورد. بقول ارسطو: شناخت هستنده ها، جهان پیرامونی از راه مشاهده، شناخت اصول، علت ها از راه نظر. متافیزیک.

تا اینکه بعد از نسل ها، بدنبال پیشرفت های عظیم علمی و فنی، اختراعات و اکتشافات، صنعت بزرگ، تولید انبوه و بازرگانی فرامرزی در بستر مالکیت خصوصی، رشد نیروی مولد در لوای دولتمداری بورژوازی، شرایط مادی برای دخالت آگاهانه هستند. نیشعور در دگرگونی های طبیعت، تغییرات مستمر کائنات، در چگونگی بازآفرینی زیست جمعی فراهم گردید، نوبت به یک جهان بینی علمی رسید... **تاریخ ندا می دهد، ایست، ایست، عذاب و شکنجه قرن ها کافیت**

کمونیسم علمی

کمونیسم علمی = جهان بینی مکتوب مارکس و انگلس در باره کائنات: طبیعت مادی و متحرک، هستی عینی و کثیر، خود انگیخته و بی انتها را برسمیت می شناسد. زیست جمعی هستند نیشعور را مفروض می دارد. علمی است: چون بر داده های مادی و تاریخی، امکانات تغییر پذیر عینی، تجربیات دور و نزدیک، رویدادهای قبلی و جاری، گذار از حالت موجود، رشد کمی و کیفی، مبارزه نیروهای متقابل، میرنده و بالنده در زمان و مکان متکی است. قانون عام تکامل: صادق برای پدیده های طبیعی و بیولوژیک، برای مقولات اقتصادی و اجتماعی در فرآیند بازآفرینی زیست جمعی.

ضد کمونیسم با طبیعت خود انگیخته، جهان خارج از ذهن، میانه ندارد. قانون عام تکامل را انکار می کند. تغییر پذیری پدیده ها، هستی و هستند ها، مقولات اقتصادی و اجتماعی را برسمیت نمی شناسد. مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و مبادله را « جاودان »! محرک مبارزه طبقاتی در فرآیند بازآفرینی زیست جمعی انسان ها را بر نمی تابد. گویا تقابل قهری و مستمر میان دارا و ندار در بستر مالکیت خصوصی، مبارزه آشکار میان پرولتاریا و بورژوازی در دوران معاصر تردستی، توطئه کمونیست هاست...

مکتب «فرانگری»!

حق با مارکس بود. تمام تئوری کمونیست ها را می توان در یک جمله خلاصه کرد: نفی مالکیت خصوصی. اما چطور؟ یک راه بیشتر وجود ندارد: بسیج توده ها، انبوه زحمت کشان شهری و روستائی، آرایش رزمی کارگران، طبقه مولد و مترقی، مبارزه آگاهانه و سازمانیافته پرولتاریای صنعتی برای مصادره انقلابی دارائی و املاک گروههای ممتاز، مالکان و سرمایه داران، ضبط اموال منقول و غیر منقول بانیان مکتب «فرانگری»! برای برانداختن نظم مسلط، تسویه حساب با دولتمداری بورژوازی...

برعکس، کمونیسم ستیزی «علمی»! بعنوان یک گارگاه بدل سازی، شامورتنی بازی ادبی، باستانی تر از آن است که ابتکار ایزاک دویچر باشد. این شغل نان و آبدار، سامانه بورژوا - پلیسی، از قضا پیشینه ای قبلی دارد. با تمرکز عمودی سرمایه بسود بانک های بزرگ، اشاعه سوداگری پول، سفته و سفته بازی، استقلال تمام عیار اشرافیت مالی از صنعت و بازرگانی، تولید و مبادله... در میانه سده نوزدهم میلادی رقم خورد. محصول تورم، چربی زیادی است. با چراغ سبز محافل «خوبان»! سازمان داده شد.

سخن برسر یک بنگاه کارچاق کنی «مستقل»! ولخرج و مهمان نواز، با کلی خدمه، ماموران مرئی و مخفی، شاخه های متعدد، اداری و امدادی، برای توجیه اشرافیت مالی، دولتمداری بورژوازی، برای حمایت اخلاقی از نظم مستقر در شرایط اضطراری است. پشت اش گرم است. با خیال راحت، چپ و راست پول پخش می کند. با دست پر توپ می زند. تئوری فروشان دوره گرد را قلقلک می دهد: شاهد حضور روشنفکران «دلسوز»! اپورتونیسم در جنبش کارگری... پاداش سازگاری با مناسبات متداول، صاحبان زر و زور را برخ می کشد، خرده پای کودن و کم فرهنگ و گنده گوز را از خود بی خود می کند. شگردی نسبتاً موثر و کار ساز برای جلب رضایت سوسیال - بزدلان «دمکرات»! بسیج خرده بورژوازی شهری، سرخورده ها، ورشکسته ها در قبال نفوذ مارکسیسم در میان کارگران و روشنفکران انقلابی، اعتبار کمونیسم علمی در جهان سرمایه داری...

در این ارتباط، تاریخ مکتوب، با تمام اما و اگرها، عیب و ایرادها، گواهی می دهد که چطور سوسیال - بزدلان « دمکرات »! مثل لاسال و دورینگ و برنشتاین و... مبانی متریاالیسم مادی و تاریخی را دستکاری، قانون تکامل اقتصادی و اجتماعی بر اثر رشد نیروی مولد را ماستمالی، موضوع مبارزه طبقاتی در بستر مالکیت خصوصی را انکار کرده و با بورژوازی خودی کنار آمدند.

گواهی می دهد که چطور کائوتسکی و شرکاء کشفیات اقتصادی، بسیاری از کارهای فلسفی، تزه و نظرات، تئوری گذار انقلابی مارکس را، سال های متمادی از دسترس کارگران و روشنفکران انقلابی دور نگهداشتند، اصول مارکسیسم را مردود شناختند، تا بتوانند با اشرافیت مالی سازش کنند. نوعی خود فروشی « علمی »! هر که نان از عمل خویش خورد...

همین دلک ها، رجاله های سیاسی بودند که مصوبات انترناسیونال، توافقات جمعی مارکسیست ها راجع به جنگ و انقلاب در شرایط اضطراری را زیر پا گذاشتند. برای امپریالیسم ویرانگر، مهاجم و اشغالگر هورا کشیدند. اقتصاد جنگی، ارتقا بودجه نظامی، میلیتاریسم کور و احمقانه را تائید کردند. گریز استعماری بورژوازی خودی برای چاپیدن خلق ها در مناطق دور دست، مصادره دارائی و اموال دیگران را برسمیت شناختند...

خایه مالان « نوین »!

حق با لنین بود. کائوتسکی و شرکاء در خیانت سنگ تمام گذاشتند. چون آشنا با موضوع قطعنامه بال... در آستانه جنگ اول جهانی وارو زدند، خرج خود را از مارکسیسم جدا کردند، با نشخوار استفراغ لاسال و دورینگ و برنشتاین، مارکسیسم را « کهنه »! انقلاب سوسیالیستی را « غیر لازم »! قلمداد و طبقه کارگر را بلحاظ ایدئولوژیک خلع سلاح کردند... بی خبری آقای ایزاک دویچر از این حقایق « تلخ »! با هیچ عقل سلیم جور در نمی آید، حرف مفت است. با نقش مخرب، ماموریت این « مورخ »! برای لجن مال کردن انقلاب سوسیالیستی اکتبر، دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، لجن مال کردن پراتیک کمونیسم علمی در شوروی سوسیالیستی بستگی تام دارد.

در غیر اینصورت، اصل مبارزه آشتی ناپذیر طبقاتی از اعتبار می افتد، خصومت هیستریک، بورژوا - توراتی مرید و مرشد با استالین « بد خلق »! دستاوردهای دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در یک جغرافیای معلوم سیاسی، خصومت حضرات با مارکسیسم و لنینیسم در پرده ابهام قرار می گیرد. بسلامتی سوسیال - بزدلان « دمکرات »! ماستمالی می شود.

معدالک، تلاش شبانه روزی آقای ایزاک دویچر « مورخ »! نتیجه نداد. آرزوی عالیجناب تروتسکی، هوادار پر و پا قرص لاسال و برنشتاین، برآورده نشد. چطور؟ چون دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، مغرور و استوار، هرگز شکست نخورد، بر اثر توطئه های ارتجاع داخلی و دشمن خارجی، تهاجم امپریالیست ها از پا در نیامد. آنچه که فروپاشید، حتی پیش بینی شده، نه دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، بلکه یک دیوانسالاری منحط رویونیستی، حکومت ضد انقلابی و ضد کمونیستی خروشچف و شرکاء بود...

بر مزار « کمونیسم »!

اینکه الیگارشی مالی، بدنبال سقوط همین دیوانسالاری حقیر و منحط، حکومت ضد انقلابی و ضد کمونیستی، بعد از انحلال امپراتوری شوروی، بدون شک با همدستی خرس رام روسی، بر مزار نوعی « کمونیسم »! مراسم گل ریزان برپا کرد، بخاطر یک داستان جفنگ، هجو و احمقانه، چرندی بنام « پایان تاریخ »! روزها جشن گرفت، کلی نقل و نبات پخش کرد، رجاله های سیاسی را برقص واداشت... گرچه قابل فهم، اما هیچ چیز غریبی در خود ندارد. **نیش عقرب نه از ره کین است...**

برعکس، این مراسم بزرگقسانی - آنهم به مناسبت « پایان تاریخ »! فقط یکبار دیگر و با دریدن تمام پرده های « سالم »! با وضوح بیشتر نشان داد که سامانه بورژوا - پلیسی کمونیسم ستیزی « علمی »! خصومت تروتسکی « مظلوم »! ایزاک دویچر « مورخ »! اوباش « تروتسکیست »! با دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، با پراتیک کمونیسم علمی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، خصومت آخوندی خرده پای حقیر و بیمار وطنی با لنین و استالین... از کجا آب زمزم می خورد.

ماموریت « سری »!

حال می رسیم به خدمات، ماموریت سری ایزاک دویچر « مورخ »! شواهدی هست مبنی بر اینکه کلی از نقل قول های متداول در باره روابط محرمانه تروتسکی « مظلوم »! با سوسیال دمکرات های مشکوک... توافقات در گوشی میان لنین و تروتسکی برسر مسائل تاریخی، سیاسی و ایدولوژیک، چگونگی مبارزه آگاهانه و سازمانیافته حزبی، برنامه و اساسنامه حزب، رفتار خشن استالین در قبال منشویک های گرجی و اوکراینی... توافق برسر نقض مصوبات حزب، تبنای برای ایجاد بلوک در قبال کمیته مرکزی منتخب، احیای دسته بندی، فراكسیون بازی برای کنار گذاشتن استالین « بد خلق »! حذف دبیر کل منتخب کمیته مرکزی حزب کمونیست... با مارک بنگاه بدون مرز ایزاک دویچر راهی بازار شد...

گویا آقای ایزاک دویچر « مورخ »! اخراجی حزب کمونیست لهستان، اولین و یا یکی از اولین کسانی بود که تزه های مالیخولیائی مرشد ورشکسته در باره « انحراف استالین، تغییر ماهیت حزب کمونیست و دولت کارگری، برآمد نوعی بناپارتیسم روسی، توتالیتاریسم، دیکتاتوری بر پرولتاریا... »! در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را، آشکار و نهان، در سطح وسیع رواج داده - هیچ بعید نیست.

معدالک، فراموش نکنیم که آقای ایزاک دویچر، تا پیش از مهاجرت، کوچ فامیلی بسمت « سرزمین موعود »! پیش از استقرار در لندن... هیچ اسم و رسمی نداشت. در لندن بود که این جانور گمنام گل کرد، زیر سایه لردیسم بال و پر گرفت، لیاقت های پنهان خود را بروز داد و کلی با - لا آمد، شهره آفاق شد. **در خانه علی زد و نگین پادشاهی گرفت...**

خانه « آخرت »!

ایزاک دویچر، بنام « مورخ »! سوای چهار مجلد کتاب نسبتا پر حجم: بیوگرافی سیاسی استالین در یک مجلد، بیوگرافی تروتسکی در سه مجلد، کارهای متعدد دیگری هم کرده است. تمام آثارش، به چندین زبان زنده دنیا،

از جمله بزبان فارسی، ترجمه شده و مورد استقبال مشتاقان قرار گرفته اند. بنظر من، ایزاک دویچر یک ادیب زبر دست، نویسنده ای توانا، آشنا با مسائل سیاسی و دیپلماتیک است. معذالک، نه سیاستمدار است و نه دیپلمات. شاید، نمی خواست، یا اینکاره نبود.

بگور پدر « نوادر و نوابغ »! استادان سفارشی، فیلسوفان حرفه ای، تنوری فروشان دوره گرد - عاقبت اندیشان مکار و طلبکار و « مستقل »! ابن الوقت ها، اهلی نظم مستقر، امروز مثل دیروز، کشک خود را می سابند. مقهور مال یا مامور محافل « خوبان »! اما راضی به رضای فرمانروایان، چشم « بسته »! مار می کشند. بی « پرده »! بورژوازی را بزک می کنند. برای تضمین آسایش دو گیتی با تفسیر دو حرف، مداحی و خایه مالی، سرمایه داری را « بهشت برین »! خانه آخرت بنی بشر... جا می زنند.

شکارچی « ماهر »!

بزعم حضرات، گویا جدال قهری میان خلع ید شدگان و خلع ید کنندگان، مبارزه آشتی ناپذیر طبقاتی برسر چگونگی بازآفرینی زیست جمعی انسان ها در بستر مالکیت خصوصی « من در آوردی »! تضاد کار و سرمایه بعنوان محرک جنبش کارگری در قبال استثمار و استثمارگران نوعی « تقلب »! شعبده بازی مارکس، یا اینکه مبارزه آگاهانه و سازمانیافته حزبی پرولتاریا در قبال بورژوازی و امپریالیسم برسر مدیریت جامعه گناه نین و استالین، محصول توطئه بلشویک ها، شیطنت کمونیست هاست.

ناگفته نماند که آثار کلفت، رمان های پلیسی ایزاک دویچر « مورخ »! حاوی یک چنین مضمونی است. مردک، مثل تروتسکی، تاریخ را نمی پسندد، بازیگران زنده و فضول و متفکر تاریخ، کارگران و روشنفکران انقلابی، پرولتاریای صنعتی، دهقانان خاکی، فرودستان پر توقع را، اصلا بر نمی تابد. برای سرخورده ها دون می پاشد، ورشکسته ها را نشانه می گیرد... کنار آب گل آلود نشسته و ماهی مرده شکار میکند. پیداست که این مدعی « مورخ »! بی هدف نیست، هوایی شلیک نمی کند...

شامورتی بازی ادبی

من کاری با حسن نیت این شکارچی « ماهر »! ندارم. سخن برسر شامورتی بازی ادبی آقای ایزاک دویچر است. چون نامبرده - با عنوان غلط انداز « مورخ »! همینکه قافیه تنگ می آید، سخت نمی گیرد، با خیال راحت تعبیر خودش را بجای حقایق جا می زند. کاملاً حساب شده جفنگ می گوید، موهوم بخورد افکار عمومی می دهد. خاصه برای تطهیر مرشد « مظلوم »! سر از پا نمی شناسد، خود را به آب و آتش می زند. بدون دغدغه خاطر، یادداشت های مرشد فقید را ترمیم، خاطرات تروتسکی را دستکاری می کند. حدس می زند، فرض می گیرد، بنام این و آن دروغ می گوید... در یک کلام، آسمان و ریسمان را بهم می بافد تا از مرشد عیاش یک « معصوم »! جانوری « مقدس »! بدست دهد...

با همین شگرد است که ایزاک دویچر « مورخ »! جدال های نظری، مبارزه بلشویک ها و منشویک ها برسر چگونگی حضور آگاهانه و سازمانیافته سوسیال دمکرات های روس در انقلاب همگانی و سوسیالیستی، برسر برنامه و اساسنامه حزب و... را « آلوده و مسموم »! نوعی گروکشی، شوم و شیطانی، ناشی از « کینه و بد جنسی های حساب شده این و آن »! خصومت های حقیر فردی اشخاص قالب می کند...

اعترافات « شاهانه »!

پس شاید برای خالی نبودن عریضه باشد که آقای ایزاک دویچر، وارث خصومت توراتی - ملاکی عالیجناب تروتسکی نسبت به استالین « بد خلق »! از قضا رونق تولید و مبادله، صنعت بزرگ و ماشینی، کشاورزی مکانیزه، تجارت و بازرگانی، رشد نیروهای مولد در شهر و روستا های دور و نزدیک، اشتغال و آموزش و دانش، رفاه جمعی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را برسمیت می شناسد. حتی پیشرفت های عظیم اقتصادی و اجتماعی، تحولات مادی و معنوی، علمی و فنی... با مدیریت دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در دوران استالین « پدر سوخته و حسود... »! را انکار نمی کند.

یکی دو نمونه زیر شاهد این مدعاست:

الف) در ابتدای دوران استالین، توان صنعتی روسیه، فقط اندکی بیشتر از توان صنعتی یک کشور کوچک غربی بود... اقتصاددانان روسی برای فرانسه، این عقب مانده ترین کشور غربی بلحاظ توان صنعتی، احترام قائل می شدند، آلمان برایشان مثل یک غول جلوه می کرد... تکنیک آمریکائی برایشان قابل تصور نبود... تا اینکه در حدود سال ۱۹۳۹ میلادی بود که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، بعنوان یک قدرت اقتصادی، تاخیر خود را جبران کرد... می رفت تا حتی آلمان را پشت سر بگذارد...

ب) آزمایش تعیین کننده، بعد از خاتمه جنگ دوم جهانی در سال ۱۹۴۵ میلادی، وقتی که ثروتمند ترین ایالات روسیه، در غرب و جنوب، تا حد مثنی مخروبه تنزل یافته، شهرها ویران، معادن ذغال سنگ نابود، کارخانه ها بکلی از کار افتاده بودند، صورت گرفت. بطوریکه فقط ظرف مدت ۴ یا ۵ سال، اقتصاد روسیه بگونه ای چشم گیر و درخشان بازسازی شد... روسیه ظرف فقط چند سال... نظم صنعتی بخود گرفت، کاری که غرب قرن ها برایش وقت صرف کرد...

از کتاب نسبتاً قدیمی ایزاک دویچر – با عنوان « روسیه، بعد از استالین »!
برگردان فرانسه، ۱۹۵۳ میلادی، انتشارات سوی

انتخاب طبقاتی

حیرت آور اینکه همین آقای ایزاک دویچر: آشنا با دستاوردهای نمونه دولت کارگری، پیشرفت درخشان اقتصاد روسیه... در لوای دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و با نظارت آن کفاش زاده « حقیر گرجی »! انگار نه انگار، باز همان اوهام مشکوک، فامیلی – کولاکی مرشد فقیدش را نشخوار می کند. برای آثار « بدیع »! رساله های « مفقودالثر »! برای تزه های مالیخولیائی تروتسکی « مظلوم »! زوزه می کشد. مثل مرشد دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را « منحرف و فاسد »! کمونیسم را « دشمن حق و آزادی »! جلوه می دهد...

فلان مداح اقتصاد عامیانه نمی فهمد که مقولات حق و آزادی در ورای رژیم های اقتصادی متداول در این یا آن جغرافیای معلوم سیاسی بی معنی، قابل تصور نیست. ولی شما چرا؟ آقای ایزاک دویچر. حماقتی از این دست، هیچ برازنده یک مورخ « مستقل »! مثل شما نیست.

باور کنید « استاد »! که رونق صنعت بزرگ، کشاورزی مکانیزه، تحولات علمی و فنی، رشد نیروهای مولد، توسعه اشتغال و آموزش و دانش... بقول شما پیشرفت چشم گیر و درخشان اقتصاد، با رفاه جمعی مردم، مادی و معنوی، با حق و آزادی شهروندان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در دوران استالین، ارتباطی مستقیم داشت.

از شما چه پنهان که مشغله دائم استالین پدر سوخته، بعنوان دبیر کل منتخب کمیته مرکزی حزب کمونیست - بلشویک، بقول مبارک شما همان کفاش زاده « حقیر گرجی »! متوجه استمرار همین دستاورد های جمعی بود. در غیر اینصورت، هرگز این جانور « بد خلق... »! محبوب همگان نمی شد. در میان خلق ها، کارگران و دهقانان و فرودستان اعتبار کسب نمی کرد...

تعلق خاطر « حقیران »!

نکند که شهروندان شوروی سوسیالیستی، بزعم تروتسکی « جاهل »! سادیسم داشتند. و بهمین دلیل « قاطع »! تصور می کنید که مردم شوروی، چون « عاشق شقاوت و بیرحمی، استبداد آسیائی... بودند »! مرگ مشکوک تروتسکی را پی گیری نکردند. ولی با شنیدن خبر مرگ مشکوک استالین، بدون هرگونه مجوز رسمی... زن و مرد، پیر و جوان، افسرده و غمگین، دست از کار کشیدند، صدها میلیون برای این کفاش زاده « حقیر گرجی »! روزهای متمادی گریستند.

قدر دانی دستجمعی توده های « نادان »! اعم از شهری و روستائی، حزبی و غیر حزبی، ارادت انقلابی طبقه مولد و مترقی، بازیگران واقعی و تاریخی آن پیشرفت چشم گیر و درخشان... نسبت به استالین « بیرحم »! ناشی از حقارت و درماندگی نبود. حکایت از آزادگی، حقوق و غرور داشت: حق اشتغال و آموزش و پرورش، حق مسکن و درمان، رفاه مادی و معنوی،

حق دخالت در امور اقتصادی و سیاسی و اجتماعی... استالین را توده ها انتخاب کردند تا حق و آزادی شهروندان شوروی، حقوق و غرور انقلابی طبقه کارگر را نمایندگی کند. خیر، تعلق خاطر « حقیران »! برای عالیجنابان قابل فهم نیست...

قطره دریاست اگر با دریاست ورنه او قطره و دریا دریاست

مشکل آقای ایزاک دویچر، در جای دیگری است. چون مثل تروتسکی، با کمونیسم و دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا میانه ندارد. پس نفرت هیستریک، خصومت توراتی مرید و مرشد با استالین « بد خلق و بیرحم و خشن »! منشاء واحدی دارد. کفاش زاده های « حقیر »! در راس امور... برایشان قابل تحمل نیست. هر یک بطریقی، فرودستان را فقط بعنوان « فرودست »! برسمیت می شناسند. همین و بس. دهقان و « انقلاب »! خدا نصیب نکند. کارگر و « حکومت »! وای چه مصیبتی...

بیوگرافی تروتسکی « مظلوم »!

منظورم رمان سه جلدی آقای ایزاک دویچر در باره لئون برونشتاین، ملقب به لئون تروتسکی است. روایتی جهتدار، ملهم از خاطرات مکتوب و مشکوک این کولاک زاده « محترم »! می گوید که عناوین غلط انداز این رمان سه جلدی « پیامبر مسلح و خلع سلاح و تبعیدی »! را از کتاب مکیاول موسوم به « شهریار »! بعاریت گرفته... هیچ بعید نیست.

ولی کسی چه می داند، شاید هم این انتخاب مشکوک « توراتی »! برای توجیه گرایش بعدی مرشد بسمت صیهونیسم باشد. گوا اینکه تروتسکی، در جوانی با تز « دولت صیهونیستی »! از تنودور هرصل مخالفت کرده بود. ولی همواره کوله باری سنگین از اوهام فامیلی - توراتی را بدوش می کشید. بزعم ایزاک دویچر، گویا « ظهور نازیسم باعث شد که مخالفت تروتسکی با صیهونیسم تا حدودی کاهش یافت »! چه حرفا...

نقل از رمان « پیامبر مسلح »! ۱۸۷۹/۱۹۲۱، برگردان فرانسه،

انتشارات ژولیار

ایزاک دویچر « مورخ » مدعی است که تروتسکی در خاطرات اش، موسوم به « زندگی من »! بر آن بود که خودش را در چارچوب تحمیلی استالین، جو ایدئولوژیک بلشویسم، آلوده آئین لنین پرستی... توجیه نماید. می گویند که تروتسکی خاطرات اش را بیرون از این « جهنم استالینیستی »! بسال ۱۹۲۹ میلادی در ترکیه « نوشت »!

حساب آقای ایزاک دویچر جداست. اما فقط یک احمق می تواند ادعا کند که دولت وقت ترکیه « سوسیالیستی »! مصطفی کمال آتاتورک عامل و دست نشانده استالین بوده...

نکند که راوی شهیر ما - آقای ایزاک دویچر « مورخ »! از مریدان قسم خورده مرشد فقید « در آن جو تحمیلی، آلوده آئین لنین پرستی... »! قصد دیگری داشته باشد. می خواهد با این کلک مرغابی، اسم خودش را هم، بمنظور نوعی همدردی تباری - توراتی با عالیجناب تروتسکی بنحوی در لیست « قربانیان میلیونی استالین »! جا سازی کند...

برقراری « تعادل تاریخ »!

آقای ایزاک دویچر می گوید: سعی کرده ام که تعادل تاریخ را بدون هیچ دغدغه خاطر برای آئینی، تعهد در قبال کسی دو باره برقرار کنم. جل الخالق! نوعی معجزه توراتی در عهد صنعت بزرگ و ماشینی، عصر کشاورزی مکانیزه... مگر اینکه آقای ایزاک دویچر « مورخ »! عصای معروف موسی را در موزه های لندن باز یافته باشد. می گویند همه کار می کرد...

برقراری تعادل تاریخ بیاری جانوری تراشیده، خاطرات من در آوردی، اوهام توراتی، دعاوی خررنگ کن، شامورتی بازی ادبی... مثل اینکه تعلق خاطر تباری - توراتی آقای ایزاک دویچر نسبت به تروتسکی « مظلوم »! گزافه گویی نیست...

بنظر می آید که برای آقای ایزاک دویچر، بعنوان ادیب زبر دست، نویسنده توانا، ترمیم جای جای خاطرات مرشد فقید رضایت بخش نیست. قهرمان مورد نظرش را بدست نمی دهد. بهمین دلیل تصمیم می گیرد که بدون

هیچ دغدغه خاطر و برای برقرار کردن « تعادل تاریخ »! یک قصه جدید، رماتی تازه بنویسد. تروتسکی دیگری خلق کند: جانوری بی نیاز از آموزش، کسب دانش در مورد مسائل پیش پا افتاده ناسوتی... **جفنگی که پیشتر بدان اشاره شد.**

فیلسوف « تقدیری »!

گویا لئون برونشتاین، بعدها تروتسکی، شاعر و نویسنده... دنیا آمد. در کودکی، ۸ یا ۹ سالگی، بطور غریزی، ناگهان چگونگی زوال یک طبقه اجتماعی را دریافت. در سن ۱۷ یا ۱۸ سالگی، با یک بشکن ریاضی دان شد، با یک چشمک فلسفه را مهار کرد... مثل اینکه خوانده متریا لیس مادی و تاریخی را فوت آب بود. بدون مطالعه، آشنائی قبلی با قوانین اقتصاد سیاسی، رابطه پول و کالا را کشف، در باره مزد و بهره مالکانه و... کلی رساله نوشت. رساله های « مفقودال اثر »! ضمن نقد سرمایه داری، حل و فصل تضادهای اقتصادی و اجتماعی، هم بورژوازی را رسوا کرد و هم نواقص مارکسیسم خشک را بدست داد... اراجیف توراتی از این دست.

تصادفی نیست که آقای ایزاک دویچر « مورخ »! آشنا با معیشت این بچه نر و ناز پرورده، روحیه این نوجوان از خود راضی و لجوج و عیاش، آشنا با ماجراجویی های عاشقانه این دلک ۵۰ ساله در میان فک و فامیل انقلابیون مکزیکی... لئون برونشتاین را « پیامبر... »! قلمداد کرده و از این ملاک زاده بیمار و متقلب و عیاش یک شخصیت « مقدس »! درست می کند. جانوری مبرا از کجروی های ناسوتی، تعلقات اشرافی - طبقاتی...

دفاعیه « توراتی »!

از قرار معلوم، مثل اینکه آقای ایزاک دویچر « مورخ »! دعوای استالین و تروتسکی برسر لزوم استمرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در یک جغرافیای معلوم سیاسی را هضم نمی کند. سماجت مستمر استالین را خصومت « شخصی »! کارشکنی تروتسکی در گذشته های دور و نزدیک را جدا از دارائی و املاک فامیلی جا می زند... می گوید:

الف) از آنجا که استالین تروتسکی را دشمن سرسخت لنین قلمداد کرده بود، تروتسکی هم بر آن شد تا اخلاص قلبی خویش نسبت به لنین، تفاهم کامل اش با لنین را ثابت کند. گوا اینکه اخلاص تروتسکی نسبت به لنین، خاصه بعد از سال ۱۹۱۷ میلادی، قابل انکار نیست، یا اتفاق اش با لنین برسر بسیاری مسائل مهم. معذالک، تروتسکی پلمیک هایش با لنین در فاصله سال های ۱۹۰۳ و ۱۹۱۷ میلادی را از یاد می برد... اهمیت چندانی به آنها نمی دهد و در باره اختلاف نظر قلبی اش با لنین حرفی نمی زند...

ب) دفاع تروتسکی در شرایط آئین لنین پرستی یک نتیجه دیگر، نتیجه ای ویژه و استثنائی را هم بدنبال داشت. مبنی بر اینکه تروتسکی نقش خود را، در مقایسه با نقش لنین در بعضی مواقع سرنوشت ساز... نقش اش در قیام اکتبر و در برپائی ارتش سرخ... را نا چیز می شمارد. شایستگی های خودش را بی اهمیت جلوه می دهد تا تصور نشود که او قصد تحقیر شایستگی های لنین را دارد...

بگذریم از اینکه افراد و محافل و مجامع همدست با آقای ایزاک دویچر برای برقرار کردن « تعادل تاریخ »! همه افراد « برجسته و خوشنام »! نهادهای « بی غرض و مرض »! کارگزاران لردیسم، هواداران صیهونیسم، مداحان مک کارتیس، بنگاه مطبوعاتی آکسفورد و هاروارد + بنیاد بشر دوستی راکفلر، که برای اقامت طولانی آقا و خاتم دویچر در آمریکا زحمت زیادی کشید... اینها همه کلی جای حرف دارد.

نقل از پیش گفتار ایزاک دویچر برای « پیامبر مسلح »! جلد اول، قطع جیبی، برگردان فرانسه، ۱۹۲۱ - ۱۸۷۹

دعاوی متناقض

پ) بعد از یک سفر دریائی، حدود ۳ هفته، عبور از فنلاند با قطار بسمت پتروگراد، تروتسکی در تاریخ ۴ ام ماه مه سال ۱۹۱۷ میلادی، طبق تقویم روسی، وارد این شهر شد... در مرز روسیه، یک هیات نمایندگی از طرف انترناسیونالیست های پتروگراد برای استقبال از تروتسکی به محل آمده بود. کمیته مرکزی حزب بلشویک هم برپائی یک چنین استقبالی را در نظر داشت،

ولی با یک سری شرط و شروط: نماینده بلشویک که برای استقبال... آمد یک رهبر مشهور حزب نبود. در شهر پتروگراد، توده مردمی که پرچم های سرخ حمل می کردند، تروتسکی را... بلند کرده و بر روی دوش خود گذاشتند. تروتسکی بلافاصله برای مردم سخنرانی کرد، از آنان خواست که یک انقلاب جدید برپا کنند... **نقل از منبع فوق الذکر، صفحات ۴۳۷ و ۴۳۸**

ت (تروتسکی، ۱۰ هفته بعد از پیروزی انقلاب فوریه در قبال تزارسم، ۴ ام ماه مه سال ۱۹۱۷ میلادی بود که وارد پتروگراد شد... کوتاه بعد از ورود، خانواده و اندک باری که به همراه داشت در یک هتل مبله گذاشت و راهی محل شورای پتروگراد شد... منشویک ها و سوسیال انقلابیون، اکثریت شورا، نمی دانستند که تازه وارد دوست شان است یا دشمن... اعضای بلشویک کمیته اجرائی شورا دریافتند که میبایست از رئیس شورای سال ۱۹۰۵ میلادی دعوت کنند که در میان آنها بنشینند... منشویک ها و سوسیال انقلابیون... توافق کردند که تروتسکی، می تواند بعنوان ناظر و بدون حق رای، در جلسه حضور داشته باشد...

نقل از « پیامبر مسلح »! ۱۹۲۱ - ۱۸۷۹ میلادی، مجلد دوم، قطع جیبی، برگردان فرانسه، صفحات ۸ و ۹

دروغگوی کم حافظه

آقای ایزاک دویچر « مورخ »! بعد از اینکه بیش از ۴۰۰ صفحه را سیاه کرد... بکلی فراموش می کند که چه چیزی در باره چگونگی ورود مرشد تراشیده **در تاریخ ۴ ام ماه مه سال ۱۹۱۷** میلادی به پتروگراد بافته، این است که « غفلت می کند »! و باز در باره همان واقعه داستان دیگری، متفاوت با اولی می نویسد. دو داستان متناقض در باره یک رویداد واحد. قضاوت با خواننده...

حقیر فکر نمی کنم که این « غفلت »! خطای « لپی »! بدون علت باشد و نیست. برعکس، مامور برقرار کردن نوعی « تعادل تاریخ »! می داند چه چیزی نوشته... فقط می خواهد با یک تیر چند نشان بزند:

۱) با علم کردن جریان مشکوک « انترناسیونالیست های پطروگراد »! بلشویک های محل را حقیر کرده و بیای عالیجناب تروتسکی می اندازد.

۲) با گذاشتن مرشد بر « دوش توده ها »! انقلاب فوریه را بسود تروتسکی مصادره کرده و حقانیت شورا را بعنوان نماینده کارگران و سربازان پطروگراد بزیر سنوال می برد.

۳) با بافتن یک افسانه جفنگ در باره سخنرانی عالیجناب تروتسکی برای « انبوه مردم »! طرح فراخوان اش برای « یک انقلاب جدید »! رهبری انقلاب اکتبر را، پیش از وقوع، بنام مرشد رقم می زند...

حقایق « تلخ »!

آثار کلفت اوباش « تروتسکیست »! نشان می دهند که ارتباطات گسترده آقای ایزاک دویچر با محافل مالی و امپریالیستی با سرنوشت غم انگیز عالیجناب تروتسکی گرهی کور دارد، اجزا مکمل از یک کل واحد اند. از شما چه پنهان که خمیر مایه، جزئیات رمان های پلیسی ایزاک دویچر را تروتسکی « مظلوم »! در مکتوب سفارشی خود موسوم به « زندگی من »! بدست داده است.

بنظر غریب می آید که تروتسکی و برای نوشتن زندگی نامه خودش، اتوبیوگرافی اش، از کسی یا جایی سفارش گرفته باشد. برای رفع « شبهه »! بشنوید از مرید و دستیار تروتسکی در کنستانتینوپل. بقول آلفرد رزمر: موضوع و عنوان اولین اثر تروتسکی در تبعید، موسوم به « زندگی من »! پیشنهاد ناشر بزرگ آلمانی، صاحب امتیاز بنگاه فیشر فرلاگ بود، که بهمین منظور و برای جلب رضایت تروتسکی به کنستانتینوپل سفر کرد...

پیش گفتار آلفرد رزمر برای کتاب « زندگی من »! آوریل ۱۹۵۳ میلادی، برگردان فرانسه، صفحه ۸

جلب رضایت « تروتسکی »! رضایت برای چی و یا برای چه کاری؟ بنظر من، سفر صاحب امتیاز فیشر فرلاگ، با احتمال خیلی زیاد، قریب به یقین، با توصیه سوسیال - جاکشان آلمانی... منظورم تهیه کنندگان یا نگارندگان اصلی اولین اثر « تروتسکی »! صورت گرفت. سفری تجاری - مطبوعاتی، برای خرید یک کالای خاص - امضای مرشد شارلاتان، کلاش و عیاش، بعنوان « رهبر انقلاب اکتبر، مبتکر ارتش سرخ... »!

در تائید این ادعای « غریب »! کافی است که خاطرات کلفت مرشد را، با کمی دقت مرور کنیم. چون سوای بعضی نکات شخصی و فامیلی... مابقی، از سیر تا پیاز، چیزی نیست جز تکرار اراجیف تهوع آور ماکس ایستمن، نفوذی پلیس در حزب کمونیست آمریکا در باره « خیانت های استالین، انحراف حزب کمونیست و دولت کارگری... »! در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بقول تروتسکی. همان رمان پلیسی، که بسال ۱۹۲۴ میلادی و با عنوان « بعد مرگ لنین »! مثل گزارش محرمانه و متاخر آقای خروشچف، ابتدا در آمریکا انتشار یافت. فقط باید با امضای لنون تروتسکی « مظلوم »! مزین می شد تا سند شود...

زندگی « محقر »!

از قرار معلوم، مثل اینکه مخارج زندگی محقر تروتسکی در ترکیه را، ماهی ۱۲ تا ۱۵۰۰۰ هزار دلار، در یک ویلای گل و گشاد ساحلی پر تردد، بقول ایزاک دویچر نوعی « وزارتخانه »! هواداران [انتر] ناسیونالیست! تامین می کردند... که خود کلی جای حرف دارد.

بهر حال، نه فقط کتاب « زندگی من »! که تمام رساله های تروتسکی، آثاری که از این کولاک زاده تبعیدی در فاصله سال های ۱۹۲۹/۱۹۴۰ میلادی به طبع رسید و بزبان های مختلف، در سطح وسیع انتشار یافتند، سفارشی، فقط به خاطر گل روی عالیجناب تروتسکی، پیش خرید شدند: سوای پول کلفت ناشر آلمانی، مردک برای هر موضوع و عنوانی « بکر »!

تزه‌های یکی دو صفحه‌ای علیه استالین... مبلغ ۱۰۰۰۰ دلار پول می‌گرفت. برای انتشار طبع آمریکائی کتاب « زندگی من »! گویا مبلغ ۷۰۰۰ دلار، برای تاریخ کلفت انقلاب روسیه مبلغ ۴۵۰۰۰ دلار بیعانه وصول کرد...

نقل از « پیامبر تبعیدی »! طبع دوم، قطع جیبی در ۳ جلد، ۱۹۷۲ میلادی، برگردان از انگلیسی به آلمانی، صفحه ۳۸

معدالک، با وقاحت تمام، ادعا دارد که گویا عالیجناب، در گذشته هم، بدفعات این کار را انجام داده، گویا باتفاق لنین، مرتب از مطبوعات بورژوازی برای تبلیغات « انقلابی »! استفاده کرده... (زندگی من)

رونوشت برابر اصل

رمان سه جلدی آقای ایزاک دویچر در باره زندگی شخصی و فامیلی و اجتماعی مرشد فقید هم، صرفنظر از اصلاحات حدس و گمانی « مورخ »! هیچ فرق زیادی با رمان قدیمی تر آقای ماکس ایستمن آمریکائی ندارد. رونوشت برابر اصل است. فقط ایزاک دویچر با مهارت بیشتری تزه‌های مالیخولیائی تروتسکی را اشاعه می‌دهد...

با حامیان کلفت و « خوشنام »! ارتباط گسترده با محافل « خوبان »! تردید ندارم که آقای ایزاک دویچر هم، مثل مرشد فقیدش، اهل معامله بود. کارهای سفارشی انجام می‌داد. از راه تئوری فروشی امرار معاش می‌کرد. آشنا با رمالی و جن‌گیری، شامورتی بازی ادبی در شرایط « اضطراری »! تعارف نمی‌کرد. خیار می‌نوشت و چنار می‌خواند... دور از چشم اغیار، آنهم برای یک امر « خیر »! بر قراری « تعادل تاریخ »! شوخی که نیست، بیعانه می‌گرفت تا تزه‌های مرشد را به روز کند... مثل موارد زیر:

الف (نخست بعنوان « پژوهشگر »! ادعا می‌کند که تروتسکی سوای آثار « بدیع »! تزه‌های « نمونه »! خیلی هم رساله‌های منتشر نشده دارد. یک آرشیو خصوصی کامل، حاوی ۲۰۰۰۰ سند از خود بجای گذاشته است، حتی نا آشنا برای ایزاک دویچر...

ب) و بعد بعنوان « مورخ »! می نویسد که تروتسکی و برخلاف استالین، فعالیت های خود را از کسی پنهان نمی کرد. تمام جزئیات زندگی، همه ترها و رساله ها، آثار نمونه اش را، حتی با کسانی که هیچ نمی شناخت در میان می گذاشت.

نقل از رمان « پیامبر مسلح »! مجلد اول، برگردان فرانسه

فعلا در باره آرشیو « خصوصی »! آن ۲۰۰۰۰ سندی که این کولاک زاده « محترم »! برای دانشگاه هاروارد به امانت گذاشت، چیزی نمی گویم. فقط دعاوی ضد و نقیض آقای ایزاک دویچر (موضوع نمایشنامه فوق الذکر) و در همان چارچوبی که خودش برگزیده را در مد نظر قرار می دهم. نمایشنامه ای در دو پرده...

عقل سلیم توجه دارد که کشف ایزاک دویچر پژوهشگر (در پرده اول) ادعای ایزاک دویچر مورخ (در پرده دوم) را تائید نمی کند. چطور؟ خیلی ساده است. چون آثار منتشر نشده، آرشیو خصوصی و امانتی تروتسکی، حاوی مدارک نا شناخته... می رساند که تروتسکی تاریخی چقدر کارهای محرمانه می کرده. پیدا کنید پرتقال فروش را...

یا ایزاک دویچر، بعنوان « پژوهشگر »! در باره آثار منتشر نشده، آرشیو خصوصی تروتسکی، در باره اسناد نا آشنا دروغ بافته (پرده اول) و یا ایزاک دویچر، بعنوان « مورخ »! در مورد جزئیات زندگی مرشد... زیادی خورده (پرده دوم). شاید هم کاسه ای زیر نیم کاسه باشد. بعید نیست.

بعید نیست. چون ایزاک دویچر « مورخ »! همین شگرد ادبی ریاکارانه را در جای دیگری هم بکار برده است. آنجا که دو داستان مختلف برای یک رویداد واحد تراشیده و « نا خواسته »! از روی « حواس پرتی »! ماجرای ورود تروتسکی تاریخی به پطروگراد در روز ۴ ام ماه مه سال ۱۹۱۷ میلادی را با دو حکایت متناقض نقل کرده است. شرح ماجرا در قسمت های قبلی از همین مبحث.

با همین شامورتی بازی ادبی است که ایزاک دویچر لئون تروتسکی را از واقعیت ها، از دنیای ناسوتی جدا کرده و برای برقراری « تعادل تاریخ »! آدمکی بنام تروتسکی می تراشد - جانوری با خصائل « توراتی »! که با قلم ایزاک دویچر می رقصد، با اراده ایزاک دویچر سفر می کند... در یک روز و یک ساعت دو بار وارد روسیه می شود تا رهبری قیام بلشویکی در پتروگراد را بدست گیرد...

گویا این تروتسکی تراشیده، توراتی و « معصوم »! مثل آن کولاک زاده نظر کرده، بی نیاز از آموزش و دانش... اصلا اهل دو دوزه بازی، جعل و تحریف، انگ و اتهام، گنده گوزی تنوریک، اهل کارهای زیر میزی: دیپلماسی پچ پچ، توافقات درگوشی، ارسال نامه های سری، گزارشات محرمانه برای یاران قدیمی، مهاجران فراری، برای نشریات ضد انقلابی در باره موضوع مذاکرات داخلی حزب، دستور کار دولت... نیست.

چون تروتسکی تاریخی، و نه آن « فیلسوفی که بازی تقدیر او را رهبر قیام بلشویکی در پتروگراد کرد »! تا سال ۱۸۹۶ میلادی، سن ۱۷ سالگی، سیر و شنگول... بکلی از سیاست گریزان بود. گوا اینکه تروتسکی تبعیدی در این باره داستان دیگری بافته و « نا خواسته »! پای روحیه غالب در اودسا، شهر مسکونی اش را برخ می کشد تا خود را توجیه کند... **نقل از خاطرات منتسب به تروتسکی**

اینکه لئون برونشتاین ناز پرورده، هیچ خبر نداشت که شهر اودسا، از قضا مدت ها پیش از سال ۱۸۹۶ میلادی، یکی از مراکز فعالیت مخفی گروههای انقلابی و سوسیالیست در جنوب اکراین بود، اصلا غریب نیست. بیچاره برنارد شاو. می ماند مبارزات رختخوابی این ملاک زاده « محترم »! که به آن فرمان نامرئی موسی در « تورات ایزاک دویچر »! باز می گردد. **بنی اسرائیل چربی زیادی را بباد نمی دهد...**

حرف من این است که لئون تروتسکی « مظلوم »! بزعم ایزاک دویچر همان « رهبر انقلاب اکتبر، مبتکر ارتش سرخ... »! در آستانه ۵۰ سالگی،

سال ها بعد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر... نمی بایست از وجود بیانیه رسمی پلیس محلی تزار در باره فعالیت مخفی گروههای انقلابی و سوسیالیست در شهر اودسا... بی اطلاع باشد و نبود. پس بسلامتی ایزاک دویچر و شرکاء دروغ ثبت کرده است.

خانواده « مقدس »!

برونشتاین ها، یهودی بودند. البته مزرعه داری در میان یهودیان معمول نبود. بیشتر اهل تجارت، دلال بازی، ربا خواری... بودند و بشدت زندگی زمخت روستائی را تحقیر می کردند... (تاریخ یهودیان روسی و لهستانی). معذالک، گویا قریب ۴۰ مهاجر نشین یهودی تبار از این دست... از جمله خانواده برونشتاین ها، در جغرافیای خرسون (یک منطقه کم جمعیت و حاصلخیز در جنوب اکرین) سکونت داشتند... در حدود سال ۱۸۷۹ میلادی، یکی از پسران این فامیل، داوید برونشتاین، پدر لئون برونشتاین، بعدها ملقب به لئون تروتسکی، از فامیل فاصله گرفت، صاحب مزرعه ای در یانوکا شد...

داوید برونشتاین، دلالی و پول دوستی را از پدر و پدر بزرگ به ارث برده بود - بقول ایزاک دویچر « پرکاری و صرفه جوئی »! با پول و پله ای که از راه صرافی و دلالی و ربا خواری بهم زده بود، زمینی را در یانوکا خریده و کشاورزی و زراعت در پیش گرفت.

طولی نکشید که داوید برونشتاین، خیلی « پر کار و صرفه جو »! کلی پیشرفت کرد، رفته رفته ملاکی ثروتمند - بزبان روسی کولاک از آب در آمد: با صدها هکتار زمین زراعی مرغوب، گاراژهای متعدد، انبار بزرگ و کارگاه و طویله و اصطبل، مرغداری و خوک داری، مالک تنها آسیاب بادی موجود در منطقه، که با « حسن نیت »! گندم دهقانان فقیر، بزبان روسی موژیک، خرده مالکان روستاهای اطراف را در ازای یکدهم محصول برایشان می کوبید و آرد می کرد...

تاجر محل و بازرگان غله در سواحل در یای سیاه، صاحبکار مزارع و روستاهای اجاره ای، با کلی خدمه نوبتی، کلفت و نوکر تمام وقت، دهها کارگر روز مزد، شماری هم مهاجر و غیر مجاز با مزد نازلتر... که از بوق سنگ تا غروب آفتاب بیل می زدند، جان خود در محصول ریخته و اجاق مالک و اهل بیت را روشن نگه می داشتند، جیب گل و گشاد داوید پرونشتاین را پر می کردند. **نقل از رمان « پیامبر مسلح »!**

آخرین فرزند نکور در این خانواده « مقدس »! کسی غیر از لئون پرونشتاین « نظر کرده »! یعنی همان لئون تروتسکی معروف نبود - که به حکم تقدیر با « داس و چکش طلانی در دست »! در روز ۲۶ اکتبر سال ۱۸۷۹ میلادی بدنیا آمد... بزعم ایزاک دویچر « مورخ »! گویا مقدر این بود که این کولاک زاده اکرائینی « ۳۸ سال بعد، درست در یک چنین روزی، رهبری قیام بلشویکی در پتروگراد را بدست گیرد... »! یعنی درست همان شد که باید می شد... فرمان دوازدهم در « تورات ایزاک دویچر جن گیر »! **بنی اسرائیل رهبر دنیا می آید...**

خطای تاریخی

بیشترین قسمت از خاطرات تروتسکی « مظلوم »! من درآوردی است. بلحاظ ادبی هم ارزش چندانی ندارد. کولاک زاده ای ناز پرورده و کم فرهنگ، لوس و بی نزاکت، خیالاتی و جاه طلب... که به هیچ صراطی مستقیم نبود. خیلی راحت دروغ می گفت، نظرات درست یا غلط این و آن را می قاپید، همه جا سرک می کشید، با همه می لاسید... این جانور نامجو و از خود راضی، نگران دارائی و املاک فامیلی... عقب مانده تر از آن بود که مارکسیست باشد. بنظر من، عضویت عالیجناب تروتسکی در حزب کمونیست - بلشویک، یک خطای بزرگ تاریخی بود...

بشنوید از ایزاک دویچر « مورخ »! می گوید که « این یک تقدیر بود که پرونشتاین جوان را در مسیری انقلابی قرار داد، تقدیر بود که او رهبر

انقلاب اکتبر، مبتکر ارتش سرخ... از آب در آمد «! مهملاتی خررنگ کن از این دست. ولی انقلاب اکتبر، این حرکت آگاهانه و سازمانیافته، بد یا خوب، برای بلشویک ها یک انقلاب سوسیالیستی بود. موضوع مانیفست حزب کمونیست را دنبال می کرد، برای نفی انقلابی مالکیت خصوصی بر وسائل تولید اجتماعی، برای مصادره دارائی و اموال مالکان و سرمایه داران، مصادره دموکراسی در یک جغرافیای معلوم سیاسی سازمان داده شد.

گویا ایزاک دویچر « نمی » داند که بلشویک ها تئوری مارکسیستی گذار از سرمایه داری به کمونیسم برای استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا را در مد نظر داشتند. مردک نمی فهمد که مارکسیسم با « تقدیر »! سازگار نیست. کمونیسم با « قضا و قدر »! سر ستیز دارد...

با این حساب، سوای مهملات خررنگ کن... هیچ معلوم نیست که چطور برونشتاین جوان، بزعم آقای ایزاک دویچر « رهبر مادر زاد انقلاب اکتبر »! با مارکسیسم آشنائی پیدا کرده بود؟ تمام مساله هم اینجاست. چون جدل های نظری لنین « مجنون »! ایضا مبارزه استالین « بد خلق »! از سیر تا پیاز، برسر اصول مارکسیسم بود.

فرض می کنیم که ایزاک دویچر « مورخ »! حق داشته باشد. این تقدیر بود که زندگی لنون برونشتاین جوان، سرنوشت لنون تروتسکی را رقم زد. همین جفنگ: نافی تمام رویدادهای تاریخی، ناقض قوانین اقتصادی، نافی متریاالیسم مادی، ناقض متریاالیسم تاریخی... در جای جای خاطرات مشکوک، دعاوی ضد و نقیض، در تزه های مالیخولیائی تروتسکی هم تائید شده است. همین حقیقت انکار ناپذیر، بخوبی نشان می دهد که آن آثار « بدیع »! تزه های « نمونه »! رساله های عجیب و غریب تروتسکی ربطی با مارکس و مارکسیسم ندارند. خیر، تروتسکی « مظلوم »! اینکاره نبود. ژرژ پلخانف، زمانی که هنوز مارکسیست بود... حق داشت که با حضور تروتسکی جوان در ایسکرای قدیم مخالفت می کرد...

سازمان « مرموز »!

ایزاک دویچر « مورخ »! همان اراجیف مرشد فقید را نشخوار می کند. مدعی است که گویا تروتسکی « مظلوم »! طبق معمول دور از چشم اغیار، آن محفل چای خوری « انقلابی »! ساز - مانی را که لوناچارسکی و شرکاء، چند بلشویک و منشویک دمدمی مزاج، سوسیال دمکرات های « ناب »! فراریان از خود راضی و بزدل... بسال ۱۹۱۳ میلادی در داخل روسیه تاسیس کرده بودند... از خارج رهبری می کرد. که خدا می داند.

ناگفته نماند که سال ۱۹۱۳ میلادی، یعنی در آستانه جنگ اول جهانی، سال نسبتاً شلوغی بود. دعوای مارکسیست ها و اپورتونیست ها، بلشویک ها و منشویک ها برای رعایت توافق جمعی مارکسیست ها بسال ۱۹۱۲ میلادی، برسر موضوع قطعنامه بال در باره: جنگ و انقلاب در شرایط اضطراری، چگونگی حضور آگاهانه و سازمانیافته کارگران، سوسیال دمکراسی در انقلاب همگانی و سوسیالیستی... باوج رسیده و می رفت تا جنبش کارگری را به انشعاب بکشاند...

پس این ساز - مانی که لوناچارسکی و شرکاء در داخل روسیه تشکیل و عالیجناب تروتسکی آن را از خارج رهبری می کرد... نه مارکسیست و نه « اپورتونیست »! نه بلشویک و نه « منشویک »! اصلاً از چه قماش بود؟ در این ارتباط، آقای ایزاک دویچر « مورخ »! مدعی است که این ساز - مان خیالی و « مرموز »! گروه « نخبگان سیاسی »! بسیار ضعیف و محدود، چون نمی توانست فعالیت مستقل داشته باشد... بفکر این بود که چطور خود را به بلشویک ها، یا سایر گروههای چپ وصل کند...

کسی نمی داند که این ساز - مان بسیار ضعیف و محدود... کی، کجا، بد یا خوب، اصلاً چه فعالیتی داشت... باز بحکم تقدیر، آقای ایزاک دویچر: آشنا با بیماری انحلال طلبی و سازمان گریزی مرشد... زور می زند تا بیاری قلم، شامورتی بازی ادبی، خصائل طبقاتی، بورژوا - ملاکی عالیجناب تروتسکی را، برای برقراری « تعادل تاریخ »! ماستمالی کند. این کولاک زاده ماجراجو و از خود راضی، شلخته و ضد انقلابی را توجیه نماید.

هیچ معلوم نیست که کی و چرا « لشکر نخبگان سیاسی »! خرج خود را از بقیه جدا کرد؟ در این ارتباط، آقای ایزاک دویچر هم، انگار نه انگار، اصلا پر حرفی نمی کند، انحلال طلبی عالیجناب تروتسکی که جای خود دارد، لام تا کام، چیزی در باره روحیه غلیظ سازمان گریزی « نخبگان سیاسی »! در مورد اشاعه بلشویسم ستیزی آشکار در میان سوسیال - بزدلان از خود راضی بدنبال شکست انقلاب همگانی سال ۱۹۰۵ میلادی بروز نمی دهد. فقط برای خالی نبودن عریضه است که می گوید: جدائی از بلشویک ها به اپوزیسیون طولانی و غامض در حزب قدیم مربوط می شد، ناشی از اختلافات گذشته... می گوئید حزب « قدیم »! اختلافات « گذشته »! شوخی می کنید، آقای ایزاک دویچر...

مراسم « آشتی کنان »!

سخن برسر یک ماجرای ساختگی دیگر، ریاکارانه تر، برسر اولین ملاقات تروتسکی و لنین پس از آخرین دیدارشان در نشست سیمروالد است، دیداری که چندان دوستانه نبود. در این ارتباط، بشنوید از چگونگی رفع کدورت سیمروالد... بسیاق آقای ایزاک دویچر « مورخ »! شگردی تهوع آور برای برقراری کردن « تعادل تاریخ »! که شیطان رجیم را شرمنده می کند. می گوید:

در هفتم ماه مه سال ۱۹۱۷ میلادی، یعنی ۳ روز بعد از ورود اسرار آمیز تروتسکی به پتروگراد (شرح آن در قسمت های پیشین آمده است)، بلشویک ها و ساز - مان « نخبگان سیاسی »! برای استقبال از « رهبر »! (منظور تروتسکی است) مراسمی برپا می کنند.

در دهم ماه مه، یعنی درست ۳ روز بعد از این مراسم « آشتی کنان »! جهت بررسی طرحی برای ادغام دو سازمان نشستی ترتیب می دهند. که لنین، باتفاق زینویف و کامنف، در آن شرکت می کند. اینجاست که تروتسکی برای اولین بار، پس از آن دیدار نسبتا غیر دوستانه سیمروالد... لنین را می بیند. خدا را شکر که سرانجام لنین لجاجت از خر شیطان پائین آمد...

تازه بعد از بافتن این همه اراجیف « تاریخی »! مهملات خررنگ کن، آقای ایزاک دویچر و با کمال پر رویی می نویسد: از این کنفرانس مشترک، ما غیر از یک گزارش پراکنده و ناقص، اما خیلی آموزنده، در یاد داشت های شخصی لنین، چیز دیگری در اختیار نداریم. یعنی کشک.

مردک، بسیاق مرشد فقید، بیشرمانه، اهمیتی به عقل و شعور خواننده نمی دهد. خیلی راحت جفنگ می گوید، کاری با حقایق ندارد. در گفتار فوق، دریغ از یک جمله در باره محل نگهداری « گزارش پراکنده و ناقص... »! در باره دریافت کننده حقیقی یاد داشت های « شخصی لنین »! چه دنیای غریبی است، نازنین. امان از این « تقدیر »! چه کارها که نمی کند...

انترناسیونال «جدید»!

با این جن گیری « تاریخی »! شامورتی بازی ادبی... می رسد به نتایج جلسات مشترک « بلشویک ها و سازمان نخبگان سیاسی »! جلساتی که گویا در هفتم و دهم ماه مه سال ۱۹۱۷ میلادی برگزار شدند: هفتم ماه مه (استقبال از « رهبر تقدیری »! دهم ماه مه) مراسم « آشتی کنان... »!

حال بشنوید از نتایج این جلسات « سری »! مذاکرات « محرمانه »! که توسط ایزاک دویچر، مامور برقراری « تعادل تاریخ »! فرض می کنیم بدون مشورت با لردیسم، بنیاد بشر دوستی راکفلر... در لندن برپا شدند.

ابتدا ایزاک دویچر « مورخ »! طبق معمول از راه رمالی، جن گیری، شامورتی بازی ادبی... بازیگران نمایش را به جنگی تن به تن وا می دارد. جنگ تن به تن میان دو شخصیت نیست در جهان، تراشیده و غیر تاریخی. یکطرف تروتسکی « پشیمان و زیرک »! طرف مقابل لنین « ذلیل و هالو »! بعد از کلی رجز خوانی، صحنه آرائی، پس و پیش کردن بازیگران تقلبی، نوبت به آقای ایزاک دویچر می رسد، کارگردان نمایش خود را در قالب تروتسکی « پشیمان و زیرک »! گذاشته و لنین « ذلیل و هالو »! را مخاطب قرار داده و می گوید:

توپ اول) من از موضع سابق ام دست کشیده و دیگر از وحدت میان بلشویک ها و منشویک ها دفاع نمی کنم...

توپ دوم) از این پس فقط آن کسانی می توانند در زیر پرچم یک انترناسیونال جدید گرد آیند که با سوسیال - میهن پرستی قطع رابطه کرده باشند...

توپ سوم) می خواهم بدانم که آیا لنین هنوز هم بر این باور است که انقلاب روسیه (منظور انقلاب ۱۹۰۵ میلادی است) اصلا یک انقلاب بورژوازی، جهت استقرار نوعی دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان بود و نه دیکتاتوری پرولتاریا...؟

نتیجه) یعنی لنین « سوسیال - میهن پرست »! حال که اینقدر اصرار دارد که با تروتسکی « انترناسیونالیست »! متحد شود... باید شرط عالیجناب را پذیرفته و سوسیال - میهن پرستی را رها کند. بر شیطان لعنت...

چون در غیر اینصورت، لنین « هالو و ذلیل »! نمی تواند با تروتسکی و شرکاء وحدت کرده و در ردیف کسانی قرار گیرد که در زیر پرچم انترناسیونالیسم « جدید »! گرد آمده اند. پایان نمایش.

پس تکلیف سازمان « نخبگان سیاسی با رهبری تروتسکی »! بسیار ضعیف و محدود، فقط با چند هوادار در پطروگراد، که نمی توانست فعالیت مستقل داشته باشد و ب فکر این بود که چطور می تواند خود را به بلشویک ها وصل کند... چه می شود؟

چون لنین « سوسیال - میهن پرست »! بهر حال عضو هیات مرکزی حزب بلشویک، بقول ایزاک دویچر: خیلی با نفوذ و نیرومند... طبق قانون عرضه و تقاضا... نمی بایست باج می داد... نویسنده رساله معروف امپریالیسم بمتابه بالا ترین مرحله سرمایه داری - یعنی اینقدر « هالو »! بقول آن گنجیشک زبل وطنی: یه چیزی بگو بگنجه...

بیچاره ایزاک دویچر « مورخ »! مردک نمی داند که چطور جنس اش را قالب کند تا نه سیخ بسوزد و نه کباب. نه بنیاد بشر دوستی راکفلر... برنجد

و نه دست مرشد فقید رو شود. طفلک نمی فهمد که مردم عقل دارند، تشخیص می دهند که بلند کردن این دو هندوانه سنگین با یکدست، تازه با دست نازنین ایزاک دویچر، کار ساده ای نیست...

از قرار معلوم، گویا « مورخ »! نمی فهمد که ننین، در عین سادگی، متانت و بردباری... خیلی با فرهنگ تر از آن بود که برسر اصول انقلابی، ایدولوژی مارکسیسم، پیشرفته از آن بود که برسر دستاوردهای حزب بلشویک با جعلی مثل تروتسکی، جاه طلب و مشنگ، یا حتی با چند فیلسوف ابن الوقت معامله کند؟ خیر، ننین اینکاره نبود...

حزب « نوین »!

ولی چه می شود کرد. چرا که ایزاک دویچر، پشت اش گرم است، مامور بر قرار کردن « تعادل تاریخ »! دست بردار نیست. مثل مرشد فقید، سفارش گرفته، بیعانه وصول کرده... تا رمان های پلیسی خود در باره انقلاب سوسیالیستی اکتبر، در باره دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا را به آخر برساند، مارکسیسم را به لجن بکشد، بلشویسم را « هرزه »! کمونیسم را « آلوده »! یک « هیولا »! قالب کند...

ایزاک دویچر، تازه بعد از اینهمه اراجیف، کلی مهملات خررنگ کن، نسبت دادن تمام خصائل مرشد فقید « سازمان گریزی، هرزگی سیاسی... »! زدن انگ « سوسیال - میهن پرستی »! به ننین می نویسد: مثل اینکه تروتسکی از تغییر جهت رادیکالی که ننین در حزب بلشویک بوجود آورده بود دقیقا خبر نداشت... عجب!

مگر ننین چه « تغییر جهت رادیکالی در حزب بلشویک بوجود آورد »! اینقدر « رادیکال »! که ایزاک دویچر جن گیر هم از آن به نیکی یاد می کند. پس حتما قلبی در کار است. با همان شامورتی بازی همیشگی. می گوید: ننین یک ماه پیش از ورود تروتسکی، بدنبال مشاجره تندی که با جناح راست حزب اش برهبری کامنف داشت، حزب را متقاعد کرد که تزه های کهنه بلشویکی راجع به دورنمای انقلاب را رها کند.

حال بشنوید از دورنمای تازه حزب بلشویک برای انقلاب. می نویسد:
می توان حدس زد که تروتسکی چیزهایی در این باره... (تغییر جهت
رادیکال) بگوشش خورده بود... حدس می زند در غیاب سایر هواداران،
کامنف، شوهر خواهرش، می بایست باو گفته باشد که بلشویک های مخالف
لنین، از جمله کامنف، ولادیمیر ایلیچ را مورد سرزنش قرار داده و گفته اند
که او همان تئوری « انقلاب پرمناوت » را پذیرفته است... می توان حدس زد
که لنین یک ماه پیش با بلشویسم بسود تروتسکیسم وداع کرده بود.

پس نتیجه گیری میکند که راههای متفاوت لنین و تروتسکی، بعد از
مدت ها دوری، بهم رسیدند. هر یک با روش خودش بجائی رسید که دیگری
خیلی پیشتر، همان چیزی را دریافت که مدت ها و بشدت با آن مخالف بود.
اما نه این و نه آن (لنین و تروتسکی) بدرستی نمی دانست که نقطه نظر
دیگری را پذیرفته است...

نقل از رمان یلیسی ایزاک دویچر موسوم به « پیامر مسلح »! مجلد دوم، برگردان فرانسه

مثل اینکه چندی بعد و در همان سال... لنین ضمن قدر دانی از
تروتسکی... چرا و بچه دلیل معلوم نیست، یک چنین چیزی گفته: حال که
تروتسکی رابطه خود را با منشویک ها قطع کرده، پس بلشویکی بهتر از او
دیگر وجود ندارد...

یکی از آثار عالیجناب تروتسکی - موسوم به « مکتب جعلیات استالین »! نقل از ایزاک دویچر

امان از این « تقدیر »! خدایا تو آئی، تو آئی توانی به آئی چپانی جهانی ته
استکانی. نوش جان اپورتونیست ها و رویونیست های چپ و راست،
سرخورده ها، ورشکسته ها، دلانان موسمی، تئوری فروشان دوره گرد،
سوسیال - بزدلان وطنی، پیشکش اوباش « تروتسکیست »!

رسالت « موعود »!

لئون برونشتاین جوان، بزعم ایزاک دویچر، این جانور « استثنائی »! با « حس ششم »! بعد از چهار سال و اندی حبس و تبعید... در تابستان سال ۱۹۰۲ میلادی بفرار هجرت، فرار از تبعید گاه سیبری افتاد. در این راستا، آقای ایزاک دویچر، با یک لفظ توراتی می گوید: وسوسه اروپا و تمدن اش، غرب و آزادی هایش... مثل نگرشی بود بسمت سرزمین موعود...

همین بازی توراتی را در عبارت بعدی هم بکار برده و می نویسد: الکساندرا (اولین زن لئون برونشتاین جوان که در زندان با او ازدواج کرد) شک نداشت که شوهرش برای انجام رسالتی بزرگ آمده و در ۲۳ سالگی، زمان اش فرا رسیده... تا برای تضمین جاودانگی آن اقدام شود...

ولی پیش از فرار، رفقا برایش یک گذرنامه جعلی فراهم کردند. برونشتاین جوان، فقط می بایست اسمی دلخواهی برای خودش انتخاب کرده و در گذرنامه اش می نوشت... او اسم یکی از زندانبانان قدیمی اودسا را برگزید... اسم زندانبان غریبی که می بایست با حروف درشت در سالنامه های انقلاب به ثبت برسد: تروتسکی. آیه های توراتی مبتدل از این دست، که فقط برای ایزاک دویچر نازل شده اند.

دروازه « تاریخ »!

سرانجام لئون برونشتاین جوان، با یک گذرنامه و با یک اسم جعلی، لئون تروتسکی - بزعم آقای ایزاک دویچر « مارکسیست خود ساخته »! یعنی بدون هیچ آشنائی با کارهای تنوریک، با کشفیات مارکس... فقط چند نفس عمیق کشید، بر فلان فشار آورد، عزا گیر را مالید تا باین مقصود رسید. تعریف من از « مارکسیست خود ساخته »! خدا نصیب نکند...

با این مقدمات بود که لئون برونشتاین جوان، ملقب به لئون تروتسکی، در اکتبر سال ۱۹۰۲ میلادی خاک روسیه را ترک کرد... از مرز رد شد، اطریش و سوئیس را، بعد توفقی کوتاه در وین و زوریخ، پشت سر گذاشت، تا اینکه به لندن رسید... گویا با هیجانی درونی خیلی محکم در خانه لنین را

کوبید... بقول ایزاک دویچر، این همان « دروازه تاریخ بود که می کوبید »!
لئون تروتسکی سالم به سرزمین موعود رسید...

مهمان « طلبکار »!

لنین بعد از شنیدن حرف های مسافر تازه وارد در باره گرایشات و عقاید سیاسی تبعیدیان سیبری، بیزاری گروهها در کیف و خارکوف و پولاتوا برای پیوستن به یک جنبش سراسری و متمرکز... تازه وارد را بگردشی طولانی برای تماشای آثار باستانی شهر لندن برد: وست مینستر شان، بریتیش میوزیوم حضرات...

ولی مثل اینکه تروتسکی اصلا ب فکر چیز دیگری غیر از مبارزه مخفی در روسیه نبود. گویا انتظار داشت که لنین هرچه زودتر مسائل مهم را با او در میان بگذارد، مبنی براینکه: مردان ایسکرا چه نقشه ای برای جمع کردن گروههای آنارشیست در یک حزب متمرکز دارند؟ چطور می خواهند علیه اکونومیست ها... علیه کسانی که ب فکر احیای یک حزب تروریستی هستند... علیه مارکسیست های علنی... مبارزه کنند.

یعنی موضوع تره های لنین در رساله معروف « چه باید کرد »؟ برخورد انتقادی لنین با مارکسیست های علنی در کتاب « دوستان مردم کیانند... »!
در این ارتباط، سکوت ایزاک دویچر، خیلی مشکوک، سوء ظن برانگیز است. ولی بدون شک، این سکوت کاملا ارادی، علت دارد. چون این « مورخ »! مامور برقراری نوعی « تعادل تاریخ »! از این تردستی ها می کند...

کلک « مرغابی »!

تردید ندارم که آقای ایزاک دویچر و با طرح « انتظار مضحک تروتسکی از لنین + گنده گوزی تازه وارد بعنوان متخصص امور فنی... »!
طبق معمول، مقاصد پلیدی دارد. هدف شومی را دنبال می کند. می خواهد با یک تیر چند نشان بزند:

اول (تروتسکی را رهبر مبارزات مخفی در روسیه قالب می کند.

دوم) مرشد را آشنا با تمام مسائل مهم حزبی، خبره کارهای سیاسی و تشکیلاتی و تئوریک... جلوه می دهد.

سوم) تزه‌های لنین در رساله معروف « چه باید کرد »؟ برخورد انتقادی لنین با مارکسیست های علنی در کتاب « دوستان مردم کیانند... »! اینها همه را به حساب تروتسکی می گذارد.

حال آنکه لنون برونشتاین جوان، ملقب به لنون تروتسکی، آنطور که ایزاک دویچر و بنام الکساندرا می گوید، با یک رسالت « ویژه توراتی »! نوعی سرزمین موعود را خواب می دید. کاری به حزب و تشکیلات نداشت. نه اهل فعالیت سیاسی بود و نه تئوری می فهمید... تا چه رسد به « رهبر »! مبارزات مخفی در روسیه.

معدالک، نباید بی انصافی کرد، چون تروتسکی « مبارزه مخفی هم »! می کرد: نظرات غلط یا درست این و آن را می قاپید و بنام خود پس می داد. انگ « بنیپارتیسم »! به لنین و بعد به استالین را از مارتینف کش رفت. حکایت « خودکامگی ماکسیمیلیان روبسپیر و... »! را از اکسلرود قاپید.

از شما چه پنهان که این گنده گوز، حتی جفنگ « انقلاب پرمنانت »! بقول ایزاک دویچر « تئوری خاص تروتسکی »! و نه تز معروف مارکس در باره انقلابات پی در پی برای گذار از سرمایه داری به کمونیسم در اروپا، استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در انگلیس و فرانسه و آلمان... آری، تروتسکی حتی همین جفنگ « تئوریک »! را از آقای هلفاند (Helfand)، یک تئوری فروش دوره گرد، منزوی و از خود راضی و ماجراجوی روس، اپورتونیست یهودی تبار، مزدور دولت دمکرات - ضد کمونیست وایمار، ملقب به « پارووس - Parvus »! ساکن مونیخ... کش رفته بود.

بزعم صاحب ذوقان مودب وطنی حقیر کلمات « رکیک بکار می برم »! الحق که دنیای غریبی است، نازنین. کلمات « رکیک... »! چه حرف ها. بمیرم برای آقایان و آقازاده های « با نزاکت »! که کلمه [گه] را گل محمدی تلفظ می کنند تا گذش در نیاید...

تالی « تروتسکی »!

بشنوید از ایزاک دویچر، دستیار مورد اعتماد بنیاد بشر دوستی راکفلر، مامور بر قرار کردن « تعادل تاریخ »! که می گوید: پست مخفی (در تبعیدگاه سیبری مورد نظر است) برایش (برای برونشتاین جوان) یک نسخه از رساله « چه باید کرد »؟ لنین را آورد... حاوی ایده هائی در مورد ساختار و خصلت حزب... از قضا همه ایده های خودش (یعنی ایده های تروتسکی) فقط با این تفاوت که نویسنده آنها یک مهاجر نشین بود... (یعنی لنین).

ناگفته نماند که ایزاک دویچر « مورخ »! در مورد چگونگی آشنائی مرشد با آثار مارکس و انگلس هم درست یک چنین داستان هجوی می بافت: مبنی براینکه عالیجناب تروتسکی، این جانور « استثنائی »! همینکه برای اولین بار با بعضی نوشته های مارکس و انگلس آشنائی چشمی پیدا می کند، تمام ایده های قبلی خودش را در این آثار باز می یابد. برای کسب اطلاعات بیشتر در این ارتباط نگاه کنید به رساله های لنون برونشتاین جوان در باره مزد و بهره مالکانه، متریا لیسیم دیالکتیک و متریا لیسیم تاریخی و... همان رساله های « مفقودال اثر »! من بی گناهم.

خواننده کنجکاو توجه دارد که چطور آقای ایزاک دویچر « مورخ »! تئوری های پیشگامان کمونیسم علمی، کشفیات اقتصادی و اجتماعی مارکس، چطور تزه های لنین را... بعنوان رونوشت « ایده های » مرشدش جا می زند. با این شگرد « بورژوا - توراتی »! نوعی شامورتی بازی ادبی احمقانه بسود محافل « خوبان »! لردیسم و بنیاد بشر دوستی راکفلر... مارکس و انگلس و لنین را « تالی »! تروتسکی قالب می کند. فرمان سیزدهم موسی در « تورات رنگی ایزاک دویچر »! بنی اسرائیل حق دارد سربالا بشاشد...

ماموریت « ویژه »!

گویا فرار لنون برونشتاین جوان از تبعیدگاه سیبری تا لندن را مردان ایسکرا ترتیب دادند. گرچه این « مظلوم »! نه طراحان فرارش را می شناخت و نه از علت این اقدام با خبر بود. حتی نمی دانست که چرا و برای انجام چه

کاری « باید »! به لندن برود... ولی این تردستی آقای ایزاک دویچر یک حسن دارد. می رساند که جفنگ « بازی تقدیر »! حرف مفت است.

تازه بعد از این عزیمت « تقدیری »! دیدار و گفتگو با لنین در لندن بود که تروتسکی « فهمید »! که مردان ایسکرا طراح فرارش از سیبری نبودند. متوجه « شد »! که او اصلا هیچ ماموریتی در لندن ندارد. این بود نتیجه بازی « تقدیر »! میان گوز و شقیقه ارتباط برقرار کرد تا آرزوی الکساندرا برآورده شود، تروتسکی به سرزمین موعود برسد...

ولی چه می شود کرد. چون آقای ایزاک دویچر، بعنوان مامور برقرار کردن « تعادل تاریخ »! دست بردار نیست. با توسل به یک نقل قول من در آوردی از « لنین »! برایش اصلا مهم نیست در چه ارتباطی... می نویسد: لنین دلش می خواست با نامداران کار مخفی ملاقات داشته باشد... با خبر از نقش ممتاز تروتسکی در سیبری، بشدت مشتاق دیدارش شده بود...

فرض می کنیم که ایزاک دویچر « مورخ »! اینبار دروغ نمی گوید. حال باید دید که لنین چه هدف سیاسی معلومی را دنبال می کرد. می نویسد: چون لنین می خواست بداند که تروتسکی « در کجا و چطور کار برد این شگرد (یعنی کار مخفی) را فرا گرفته است »! دلا دیوانه شو...

معذالک، گرچه جفنگ، فقط بخاطر زحمات آقای ایزاک دویچر و بانو، قبول می کنیم که موضوع این نقل قول گل و گشاد... صحت داشته باشد. توکلته الاله. در اینصورت، سوای آرزوی توراتی الکساندرا... که فوقا شرحش رفت، گرایش غلیظ عالیجناب لئون برونشتاین جوان بسمت غرب بعنوان « سرزمین موعود »! این چرند را چطور باید فرو برد و هضم کرد؟ فرار دادن لئون برونشتاین جوان از سیبری برای یک ماموریت « نامرئی »! حضور این جانور توراتی در میان مارکسیست های روسی... بقول آقای ایزاک دویچر « مردان ایسکرا »! اشتیاق آتشین لنین... که می خواست کسب فیض کند، در محضر تروتسکی کار مخفی کردن را یاد بگیرد... اینها همه کلی جای حرف دارد.

حال بشنوید از ایزاک دویچر « مورخ »! ما هر در دوپهلو نویسی، مانوس با شگرد جن گیری، خبره شامورتی بازی ادبی در شرایط اضطراری، راجع به « ماموریت ویژه تروتسکی »! می نویسد: لنین... در نامه هائی که برای دوستانش فرستاد (کی و برای کدام دوستان) خیلی از عدم کفایت نویسندگان ایسکرا می نالید... در این فکر بود (فکری بلند که حتی بگوش ایزاک دویچر هم رسید) که چطور تروتسکی را در ایسکرا بکار گیرد... **نقل از رمان « پیامبر مسلح »! مجلد اول، برگردان فرانسه**

لیچار « تاریخی »!

سخن برسر یک خطای « لپی »! در مورد حقایق جاری در جهان سرمایه داری است. اهمیت دارد، چون با موضوع بحث ما بی ارتباط نیست. حیرت آور اینکه آقای ایزاک دویچر « مورخ »! با آن هوش و حواس تیزش، لب فروبسته و چیزی در باره رقابت آشکار میان ناشران آلمانی و فرانسوی، انگلیسی و آمریکائی... برای انتشار خاطرات لئون تروتسکی « مظلوم »! نمی گوید. برای اطلاعات بیشتر در این باره نگاه کنید به مقدمه آلفرد رزمر، کلاهدردار « انتر » ناسیونالیست فرانسوی، دستیار تروتسکی در سباستوپل، برای کتاب « زندگی من »!

ولی آقای ایزاک دویچر « تیزبین »! هیچ کاری با شدت علاقه حضرات، ناشران صاحب نام برای آشنائی با اوضاع و احوال داخلی: موقعیت اقتصادی، تدابیر سیاسی و دفاعی... در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ما ندارد. چشم خود را بروی دیکتاتوری الیگارشی مالی مستقر در اروپای غربی و آمریکای شمالی، یعنی بروی دیکتاتوری آشکار بر پرولتاریا، بکلی می بندد. مثل مرشد کلاش فقط ب فکر تسویه حساب « ایدولوژیک »! با نوع فرضی آن در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است.

در این راستا بود که ایزاک دویچر « مورخ »! با سفارش بنیاد بشر دوستی راکفلر... خاطرات مشکوک تروتسکی را، هرچه بیشتر در جهت اراجیف مبتذل توراتی تکمیل می کند: داستان ماموریت اینجهانی مرشد فقید، اروپا و تمدن اش، غرب و آزادی هایش بعنوان سرزمین موعود...

زور می زند تا بیاری محافل « خوبان »! از این کولاک زاده جاه طلب و گنده گوز، اصلا یک شخصیت « استثنائی »! جانوری « غیبگو »! موجودی با « حس ششم »! سوار بر هستی و هستنده ها، بر دنیا و آخرت، گذشته و حال و آینده... بتراشد. همان « رهبر انقلاب بلشویکی اکتبر، بنیانگذار ارتش سرخ... »! کلی مهملات احمقانه و ارتجاعی از این دست. خدا را شکر که گردک آقای ایزاک دویچر ناموس کسی نیست...

برای توجیه همین اراجیف توراتی و خررنگ کن است که ایزاک دویچر بنقل از آقای ماکس ایستمن، یکی از دوستان قدیمی تروتسکی « مظلوم »! گوش شیطان کر، همان عامل نفوذی پلیس در حزب کمونیست آمریکا... چنین می نویسد: « لئون برونشتاین، مثل کسانی بود که بلحاظ عقل و شعور خیلی استثنائی اند... او لاف زن قهاری بود... بسرعت افکار حریف اش را خوانده و بدل می زد... بلحاظ معرفتی، در افتادن با لئون تروتسکی کاری سخت، خیلی سخت بود »! امان از این تقدیر... ایزاک دویچر، به نقل از رمان پلیسی « پیامبر مسلح »!

هجرت « پیامبر »!

ایزاک دویچر « پژوهشگر »! ماجرای هجرت لئون برونشتاین جوان را به مردان ایسکرا منتسب می کند. شرح ارتباط عالیجناب تروتسکی با ایسکرا، فقط با یک اختلاف خیلی « ناچیز »! در خاطرات سفارشی مرشد آمده است. ناگفته نماند که برونشتاین جوان، مارکسیست های روسی مقیم اروپای غربی: زاسولیچ و پلخاتف و اکسلرود و لنین و مارتف... اینها را اصلا نمی شناخت. هیچ رابطه ای هم با « مردان ایسکرا »! نداشت. بگذریم از اینکه ایزاک دویچر زاسولیچ را هم « نر »! می بیند.

معدالک، لئون « مقدس »! برای خروج غیر مجاز از روسیه تزاری و رسیدن به « سرزمین موعود »! بیاری انقلابیون مارکسیست... احتیاج مبرمی داشت. لذا بعد از فرار از تبعیدگاه سیبری، در شهر سامارا، محل ستاد داخلی « مردان ایسکرا »! توقف کرد و بعنوان یک انقلابی فراری با مسئول وقت این ستاد، موسوم به « کلر »! تماس می گیرد... همین « کلر » بود، بزعم تروتسکی مهندسی « فاسد »! مثل اینکه نسبت به لنین و استالین وفادار مانده بود... که لئون برونشتاین، جوان و خام اندیش را با اسم و رسم « مردان ایسکرا »! آشنا کرد، از روی دلسوزی، این جوانک سرگردان را، نه بخاطر آن آثار « بدیع »! تزه‌های « نمونه »! رساله‌های « مفقودالآثر »! آنطور که تروتسکی گنده گوز جلوه داده، یا ایزاک دویچر ابله ادعا کرده، بلکه احتمالاً برای آموزش به لندن فرستاد...

خاطرات سفارشی تروتسکی برای ناشر آلمانی، نقل از کتاب « زندگی من »!
مکتوبی که برای اولین مرتبه، بزبان آلمانی و با امضای لئون تروتسکی
منتشر شد

دیدار با « رسول »!

ایزاک دویچر، مامور بر قرار کردن « تعادل تاریخ »! وانمود می کند که فرار برونشتاین جوان از سیبری را « مردان ایسکرا »! ترتیب دادند. چون گویا لنین برای آشنائی با این جانور « استثنائی و غیبگو، کاشف مبانی مزد و بهره مالکانه... »! برای دیدار با این « قهرمان کارهای مخفی در روسیه تزاری »! خیلی بی تابی می کرد...

دلایل و شواهدی هست مبنی براینکه تروتسکی برای درک مسائل سیاسی، تضادهای اقتصادی و اجتماعی... کلی مشکل داشت. گویا بزعم آقای ایزاک دویچر، از بچگی، شاید اصلاً پیش تولد « طرفدار عدالت بود »! گویا در نوجوانی کلی آثار « بدیع »! تزه‌های « نمونه »! رساله‌های عجیب و غریب، همه « مفقودالآثر »! خلق کرده بود...

حال آنکه مردک، اصلاً اینکاره نبود. چون عقل و شعور این عالیجناب، همان « پیامبر مسلح »! از حدود داری و املاک فامیلی فراتر نمی رفت. بقول پلخائف: با نوشتن مقالات آبکی، اعتبار ایسکرا را کاهش می داد... کدام آثار « بدیع »! تزهایی « نمونه »! کدام رساله های « مفقودالثر »! شوخی می کنید آقای دویچر...

تعلیم زندانیان « جاهل »!

حیرت آور اینکه لئون تروتسکی تاریخی، در زمان نگارش خاطرات کلفت « اش »! در آستانه پنجاه سالگی... هیچکدام از آثار « خودش را »! اصلاً بیاد نمی آورد. مرتب از خاطرات دوستان قدیمی اش نقل می کند که در دوران محبس چه کارها کرده: اینکه گویا سلول اش در زندان اودسا مثل یک کتابخانه کامل شده بود، سرشار از آثار ادبی و تاریخی، اقتصادی و اجتماعی، با کلی نشریات و مجلات رنگارنگ...

از قرار معلوم، گویا عالیجناب لئون برونشتاین جوان، سوای دلداری، آموزش زندانیان در شرایط مقتضی، حتی یک لحظه هم از مطالعه و تحقیق و پژوهش غافل نمی شده، پشت هم رساله می نوشت. آثارش را گاهی توسط فک و فامیل، ولی بیشتر از طریق وکلای زندانیان، برای روزنامه های مختلف می فرستاد. به علی گفت مادرش روزی...

گنجینه « مفقود »!

بشنوید از آن « گنجینه مفقود »! در این ارتباط، عالیجناب لئون تروتسکی توضیح جا - لبی دارد. می فرماید: در اواخر دوران زندان اودسا، آن مکتوب قطور، که بدنبال بازرسی مامورین گم شد... به یک گنجینه علمی ژرف تاریخی و فلسفی بدل شده بود. کاش می شد امروز، این مکتوب را، بهمان سبک و سیاقی که آنزمان نوشته شده بود، دو باره چاپ کرد...

می فرماید: من خیلی از چیزها را، مربوط به عرصه ها و دوره ها و کشورهای مختلف، بطور همزمان آموختم... تا جایی که باندازه کافی خودم را بر روی پای خود استوار حس می کردم، احساسی که باید بمرور نیرومند تر می شد... بهمین دلیل است که امروز، من برای پیدا کردن این مکتوب قطور، خیلی تلاش می کنم. داشت عباسغلیخان یک پسری...

شیرین زبانی « انقلابی »!

تروتسکی جوان، ضمن گردش نسبتاً طولانی در خیابان های لندن برای لنین تعریف می کند که چطور در جریان انتقال اش از اودسا به سیبری چند ماهی را هم در زندان موقت مسکو می گذراند. چطور با جمعی از انقلابیون با تجربه، شماری از مارکسیست های قدیمی آشنا می شود - یعنی یاران و همراهان لنین در گروه « اتحاد برای رهائی طبقه کارگر ». واکنش لنین خیلی ساده بود: وست مینسترشان، بریتیش میوزیوم حضرات...

اما تروتسکی جوان، بقول ماکس ایستمن، همان « لاف زن قهار »! تشخیص می دهد که لنین شنونده صبوری است. پس نقالی را دنبال می کند: رساله شما در باره « تکامل سرمایه داری در روسیه » را در زندان موقت مسکو با دقت خوانده ام... جلد اول و دوم سرمایه کارل مارکس را نیز در تبعیدگاه سیبری تمام کرده ام... واکنش لنین صبور را می توان حدس زد: وست مینسترشان، بریتیش میوزیوم حضرات...

جهل « پنهان »!

بهر حال، تروتسکی جوان، سالم به مقصد رسید و در لندن مستقر شد. این جانور « استثنائی »! خالق کلی آثار « بدیع »! تزه های « نمونه »! رساله های « مفقودالثر »! از نزدیک با مارکسیست های روسی مقیم اروپای غربی، بقول آقای ایزاک دویچر با « مردان ایسکرا »! آشنا می شود. حتی به آرشیو ایسکرا هم دسترسی پیدا می کند....

تروتسکی اعتراف می کند که با ولع زیادی خودم را بروی شماره های ایسکرا، بروی جزوه های زاریا (سحر) از همین انتشارات انداختم... آثاری

بسیار پر ارزش، محل تلاقی یک نگرش علمی ژرف با شور و هیجان انقلابی. شیفته ایسکرا شدم، از جهل خود خیلی شرمنده شدم، تصمیم گرفتم... تا هر چه زود تر این نقیصه را جبران کنم...

لئون تروتسکی، نقل از « زندگی من »! قطع جیبی، بزبان فرانسه، صفحات ۱۵۵ تا ۱۸۰ - انتشارات گالیمار

صحابی « گمنام »!

قرائن نشان می دهند که خاطرات تروتسکی موسوم به « زندگی من »! مکتوب کلفتی که با سفارش صاحب امتیاز بنگاه فیشر فرلاگ بسال ۱۹۲۹ میلادی طراحی شد... در اصل جلد دوم یک رمان پلیسی است که سال ها پیش از خروج تروتسکی « مظلوم »! از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، پیش از هجرت « پیامبر مسلح »! آقای ماکس ایستمن، بعنوان یک مولف گمنام آمریکائی... از اصحاب لئون تروتسکی در دوران تدارک خروج موعود، آن را با عنوان « بعد از مرگ لنین »! بسال ۱۹۲۴ میلادی نوشت و در آمریکا منتشر کرد: حاوی کلی دروغ « انقلابی »! اراجیف خرننگ کن، حاوی افشاگری های « خود سرانه »! در باره « استبداد فردی استالین، گمراهی حزب کمونیست - بلشویک و انحراف دولت کارگری... »! در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی. اینها همه، به نقل از عالیجناب تروتسکی. طفلک ایزاک دویچر...

بگذریم از اینکه لئون تروتسکی « مظلوم »! در دوران مورد بحث، بعنوان عضو کمیته مرکزی حزب، برای بحث و جدل در کمیته های حزبی، مناظره در ملاء عام، ایضا انتشار مطالب اش، با هر مضمون و در هر موردی... در مطبوعات رسمی شوروی محدودیت نظریه پردازی نداشت. جزاینکه عالیجناب تروتسکی مرتب از « جهل کارگران »! در کمیته های حزبی می نالید. چون کارگران « جاهل »! برایش تره هم خرد نمی کردند...

معمای « تروتسکیسم »!

ناگفته نماند که تمام افشاگری های گل و گشاد آقای ماکس ایستمن، صحابی « گمنام »! در مکتوبی غلط انداز باب طبع محافل « خوبان »! شباهت غریبی با اوهام تروتسکی معلوم الحال داشتند. از سیر تا پیاز، موضوع تمام مکاتبات محرمانه تروتسکی با ارتش فراریان ضد انقلابی، منشویک های مقیم خارجه، با نشریات « انترناسیونالیست »! مبنی بر اینکه گویا استالین عوامل خود را « بجای لنینیست ها و بلشویک های قدیمی »! در کمیته مرکزی حزب نشانده است. حزب و دولت را قبضه کرده و اینکه کمیته مرکزی، از ترس کارگران، اجازه نمی دهد که آن « وصیتنامه لنین »! در مطبوعات رسمی انتشار یابد...

حکایتی « پیش پا افتاده »! که کلی جای حرف دارد. قابل گذشت نیست. چون بخوبی نشان می دهد که معمای « تروتسکیسم »! از کجا آب می خورد. نشان می دهد که اوباش « تروتسکیست »! از چه قماش بوده و هستند. چطور بنام نوعی « دمکراسی »! آب تطهیر بروی گروه های ضد انقلابی، بروی کمونیسم ستیزان مکتبی و حرفه ای ریخته و می ریزند. آشکار و نهان با محافل « خوبان »! لاسیده و می لاسند...

با این تفصیل، تصادفی نبود که انتشار رمان پلیسی ماکس ایستمن، توزیع آن در سطح بین المللی، با تعرض آشکار تروتسکی و شرکاء در سطح ملی بر علیه « باند استالین »! علیه کمیته مرکزی منتخب حزب و دولت کارگری بر سر « جانشینی لنین »! ملازمه داشت. توطئه شومی که در خوشمزگی معروف عالیجناب تروتسکی در دوران نقاهت لنین خلاصه می شد: پیر مرد مردنی است...

میراث « تئوریک »!

مثل اینکه لئون تروتسکی « مظلوم »! سوای گریزهای ادبی گل و گشاد، مکشوف و منتسب... یک مجموعه آثار « تئوریک »! کامل و نیست در جهان هم دارد. خدا می داند. گویا از این مجموعه آثار « اسرار آمیز »!

تا ۱۸ مجلد، با احتساب ۵ مجلد حاوی « تزه‌های نظامی »! بسال ۱۹۲۳ میلادی... از طرف انتشارات دولتی شوروی چاپ و در سطح وسیع منتشر شدند. اما، اما برای چی؟ می‌فرماید: طبع و نشر مابقی این آثار از سال ۱۹۲۷ میلادی، بدنبال « تشدید خصومت در قبال تروتسکیسم »! متوقف شد. (زندگی من)

حال چند کلمه در باره این « مصیبت بزرگ »! شامورتی بازی مرشد، که فقط برای تحریک احساسات ساده لوحان بکار رفته است:

الف) انتشار « آن ۱۸ مجلد از این مجموعه آثار نیست در جهان »! یک موهوم توراتی برای فرستادن لشگر هواداران بدنبال نوعی نخود سیاه است. یعنی ای گوساله‌ها، چشم‌تان کور، چاره‌ای نیست، باید بروید بار این شتر مفقود پیدا کنید... یعنی کشک.

ب) جفنگ من در آوردی « تشدید خصومت در قبال تروتسکیسم »! شگردی است ریاکارانه برای تحریف یک حقیقت تلخ تاریخی. در ارتباط با هشدار « بیرحمانه »! هشدار کمیته مرکزی منتخب حزب به لئون تروتسکی، هنوز یکی از اعضا کمیته مرکزی حزب، در مورد مکاتبات و ارتباطات محرمانه اش با محافل ضد انقلابی، عناصر مشکوک در داخل و خارج کشور، با منشویک‌های فراری... قرار دارد.

سخن برسر ماجرائی است که بدنبال انتشار کتاب آقای ماکس ایستمن در آمریکا بسال ۱۹۲۴ میلادی رخ داد و باعث رسوائی مرشد شد - یک رمان پلیسی و غلط انداز، حاوی کلی‌انگ و اتهام‌تهوع آور نسبت به حزب و دولت کارگری، خاصه نسبت به کمیته مرکزی منتخب حزب کمونیست - بلشویک در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و با استناد به حرف‌های محرمانه تروتسکی...

نقل از بیانیه رسمی عالیجناب تروتسکی در شماره ۱۶ نشریه

بلشویک، اول سپتامبر سال ۱۹۲۵ میلادی

ناگفته نماند که عالیجناب لئون تروتسکی، سوای شامورتی بازی ادبی، مکاتبات و روابط محرمانه در شرایط « اضطراری »! در خیالبافی هم ید طولائی داشت. چون این جانور « استثنائی »! خالق کلی آثار « بدیع »! رساله های « مفقودالآثر »! از قضا مناسبات تاریخی را هم بکلی وارونه، ناشی از خواب و خیال پریشان خود می پنداشت...

شرط بلاغ

منظورم این است که لئون تروتسکی « مظلوم »! در گفتار و هم در کردار، بازیگر دوران خود نبود. ولی با لاف و کزاف، گنده گوزی، فضل فروشی و پشت هم اندازی و خود ستائی... حتی توسل به انواع انگ و اتهام در شرایط « اضطراری »! حقایق آشکار را دور می زد تا به مقصود برسد، بر خر مراد سوار شود...

گرچه کم نیستند « نخ - بگانی »! از این قماش، که مثل عالیجناب تروتسکی « شریف و پاکدامن »! مبارزه سیاسی و اجتماعی را چیزی غیر از توطئه و قلب و حقه بازی نمی دانند. نوعی « فضیلت »! که کلی جای حرف دارد. این هم شرط بلاغ...

فی المثل، ضرری که ندارد، بعنوان یک نمونه مکتوب و قابل دسترسی، بشنوید از یک شاهد « استخواندار »! بزعم آقای ایزاک دویچر « مورخ »! گویا تروتسکی، امروز را در فردا زندگی می کرد. جسم در حال و روح در آینده داشت. چیزهایی که همه نمی دیدند، او « می دید »! یعنی جادوگر...

حال چطور؟ می گوید: گوا اینکه تروتسکی با زدن انگ شیاد و دیوانه، کاریکاتور روبسپیر و... به لنین مرتکب خطا شد. معذالک، او در همین رفتار خطا، انگ و اتهامات ناروا... تمام آن حوادثی را تصویر کرد که ۲۰ سال بعد اتفاق افتادند. عجب! خصائل آن سوسیال دمکرات گمنام قفقازی (استالین) را بدست داد. جل الخالق! **رمان پلیسی « پیامبر مسلح »!**

خوب گوش کنید. یعنی تروتسکی « غیبگو، دارای حس ششم... »! تمام آن حوادثی را تصویر کرد که می بایست ۲۰ سال بعد رخ می دادند. مردک خصائل « جانشین فرضی لنین و در آینده ای غیر قابل پیش بینی »! یک شخصیت حقوقی مجهول و با ماموریتی شکل نگرفته... چون هنوز انقلابی رخ نداده بود، همگانی یا سوسیالیستی. این دیگر دور اندیشی نیست. جادوگری است. مثل اژدهای موسی که مار می بلعید و پیامبر می رید...

هیچ معلوم نیست که تروتسکی به کدام مجموعه آثار « تنوریک »! کامل و نیست در جهان اشاره دارد. گریزهای ادبی گل و گشادش در ایسکرای قدیم، شماری مقاله و اطلاعیه در پرودا... یا آثار منتسب به مرشد فقید را همه می شناسند. ولی اصلا از آن « ۱۸ مجلد اثر »! با احتساب ۵ مجلد حاوی « تزه‌های نظامی »! خبری نیست. شاید منظور عالیجناب همان آثاری باشند که در آن « کتاب سوزان معروف استالینی »! به آتش کشیده شدند. یاوه گوئی بسیاق گوبلز...

لئون « مقدس »!

یک مجموعه آثار « تنوریک »! این هم حکایتی است. چون و چرا هم ندارد. خدا نصیب نکند. قرائن نشان می دهد که عالیجناب تروتسکی اهل نظریه پردازی نبود. خیر، لئون « مقدس »! دنیای مادی و متحرک، ارتباط متقابل و مستمر میان پدیده ها، مقولات طبیعی و اجتماعی، لزوم تغییر و تحول... گذار قهری از هر موقعیت مفروض بر اثر تشدید مبارزه میان نیروهای میرنده و بالنده در مشخص، حرکت قانونمند تبدل، شدن در شرایط تاریخی مساعد برایش نا مفهوم بود.

بیخود نیست که عالیجناب تروتسکی در خاطرات « اش »! چپ و راست کلفت می گوید، موهوم بخورد افکار عمومی می دهد. ریاکارانه پای انقلاب را به میان می کشد تا جهل خود در مورد دنیای ناسوتی را لاپوشی کند. مردک بقدری سرگرم توطئه و حقه بازی بود که اصلا برای آموختن و کسب دانش فرصت پیدا نمی کرد. کره خر آمد الاغ رفت. وانگهی، این جناب

لئون « مقدس »! که مثل عوام احتیاجی به آموزش و دانش اینجهانی نداشت. پس برای خالی نبودن عریضه است که می فرماید: وسوسه آموختن و دانستن هرگز از من جدا نشد... انقلاب بمن اجازه نداد که این کار را بطور منظم دنبال کنم... حداقل یکسوم قرن از عمر مرا مبارزه انقلابی پر کرده بود... **پیشگفتار تروتسکی برای رمان « زندگی من »! برگردان فرانسه**

مرجع تقلید « خوبان »!

در همین راستاست که آقای ایزاک دویچر « مورخ »! زیر سایه لردیسم و بنیاد بشر دوستی راکفلر... پا پیش گذاشته و با چرب کردن خاطرات من در آوردی مرشد، بدنبال تکمیل نیمه کاره ها، از قلم افتاده ها... تطبیق انگ و اتهامات قدیمی با قد و قواره استالین « خشن و بیرحم و بد جنس و حسود »! سنگ تمام می گذارد. کاری می کند کار ساز... عقل و شعور آدمیزاد را به هیچ گرفته و بجای تروتسکی تاریخی، یک جانور « غیبگو »! با کلی کارهای عجیب و غریب، رساله های « مفقودالثر »! می تراشد.

مرجع تقلید اوباش « تروتسکیست »! که با نشخوار تعبیر پلیسی آقای ایزاک دویچر و ماکس ایستمن... تخیلات چرب مرشد فقید و مالیخولیائی در باره « انحراف حزب بلشویک و دولت کارگری، ترور و جنایات استالینی »! در باره برآمد نوعی « بناپارتیسم »! قسم می خورند که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی « جهنم »! کمونیسم « هیولا »! دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا « فاسد و زائد »! بود...

سخن برسر شگردی است بورژوا - پلیسی برای ایجاد رخوت و سرخوردگی در جنبش جاری و اجتماعی کارگران، تا اصلا بفکر تدارک یک انقلاب سوسیالیستی، تسویه حساب با بورژوازی و امپریالیسم در این یا آن جغرافیای معلوم سیاسی نباشند، بدنبال مبارزه آگاهانه و سازمانیافته در قبال بورژوازی برسر مدیریت جامعه نروند، گذار انقلابی از سرمایه داری به کمونیسم را بکلی فراموش کنند...

یعنی کارگران خفقان مرگ بگیرند، فقط بفکر نان و آب خودشان باشند، مارکسیسم و کمونیسم « روسی »! حزب و مبارزه حزبی را بکلی کنار بگذارند، بورژوازی خودی را آزار ندهند و با امپریالیست ها نیز مدارا کنند. تا امپراتوری پول به سر عقل آمده و نوعی « انقلاب جهانی را بپذیرد »! ناپرده رنج گنج میسر نمی شود...

تجدید نظر « علمی »!

شواهدی هست مبنی بر اینکه تروتسکی تاریخی، بقول ماکس ایستمن: لاف زن قهار... با کار منظم، سنجیده و سازمانیافته میانه نداشت. اصلاً اینکاره نبود. لاف می زد، شیرین زبانی می کرد، مرتب با کلمات و اصطلاحات درشت می لاسید، حرف های کلفت را از دیگران می قاپید و بنام خودش پس می داد، با افراد « مزاحم »! مارکسیست های مصمم دوران خود کلنجار می رفت تا بتواند خویشتن خویش را اثبات نماید: پلخاتف خود خواه، لنین مستبد، استالین بد خلق و بیرحم...

فراموش نکنیم که القاب فوق + دهها لقب دیگر از این دست: خشک و خشن، تروریسم ماکسیمیلیانی، استبداد فردی روبسپیر، بناپارتیسم و... اینها همه را اکسلرود و شرکاء - بدنبال تجدید نظر « علمی »! خر غلت آشکار و تمام عیار بسمت منشویسم، بسمت نوع روسی اپورتونیسم... به لنین نسبت می دادند. تروتسکی استفراغ حضرات را نشخوار می کرد.

ویروس اپورتونیسم

برنامه گل و گشاد فردیناند لاسال - سوسیال دمکرات شهید آلمانی، برای استقرار نوعی « سوسیالیسم بیسمارکی »! با حضور و نفوذ خرده بورژوازی در جنبش کارگری بستگی داشت. تئوری ارتجاعی برنشتاین، سوسیال دمکرات آلمانی، در مورد نوعی « مارکسیسم نرم و لطیف و سازشکار »! بدنبال ظهور اشرافیت کارگری در میان احزاب سوسیال دمکرات برسر زبان ها افتاد. بیچاره لئون برنشتاین...

تاریخ مکتوب سوسیال دمکراسی گواهی می دهد که نیش اپورتونیسیم لاسالی متوجه مارکسیسم بود. رویونیسم برنشتاین خایه مالی طبقاتی را موعظه می کرد. اپورتونیسیم و رویونیسم، امروز مثل دیروز، با انقلاب سوسیالیستی برای استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در این یا آن جغرافیای معلوم سیاسی هیچ میانه ندارند. خلع ید خلع ید کنندگان، نفی مالکیت خصوصی بر ابزار کار، بر وسائل تولید اجتماعی، محرومیت مالکان و سرمایه داران از عامل سروری و فرمانروائی، مصادره دمکراسی، درهم شکستن دولتمداری بورژوازی، امپراتوری پول و حماقت را هیچ نمی پسندند. حق حکومت کردن برای طبقه کارگر، حق مدیریت برای پرولتاریا را برسمیت نمی شناسند. گذار انقلابی از سرمایه داری به کمونیسیم را « غیر لازم! بکلی مردود می دانند. طفلک لئون تروتسکی...

گرگ زاده گرگ شود

تروتسکی و مارکسیسم! چه حرفا. شوخی می کنید آقای ایزاک دویچر. بعد از سال های متمادی پژوهش « منصفانه »! بازنگری اسناد « بکر »! مدارک « دست اول »! لاسیدن با آرشیو منتسب به این شارلاتان « محترم »! بیش از ۲۰۰۰۰ سند آفتاب نخورده... هنوز نمی دانید، نمی خواهید بدانید که لئون تروتسکی « مظلوم »! از چه قماشی بود؟ هنوز متوجه نشده اید که معمای « تروتسکیسم »! از کجا آب می خورد؟ پس حتما کاسه ای زیر نیم کاسه است...

معدالک، خدا را هزار مرتبه شکر که شما با لردیسم و بنیاد بشر دوستی راکفلر... مشکلی ندارید. اما فقط برای تقویت حضور ذهن حضرت عالی، خیلی خلاصه می گویم که عالیجناب تروتسکی قدری دیر دنیا آمده بود... این جانور « استثنائی »! خوشگل و ناز پرورده، ذلیل پائین تنه... با نشخوار باور عامیانه و مسلط در باره هستی و هستند ها، نشخوار طرز تلقی مالکان و سرمایه داران در مورد چگونگی بازآفرینی زیست جمعی انسان ها... اوهام فامیلی را زندگی می کرد. غم پایان کولاکسیسم را در دل داشت...

حیرت آور اینکه شما و با آن گوش و هوش تیزتان... چیزی در باره فرمایشات تروتسکی «مظلوم»! که بخاطر همدردی با پدر سالمند و سخت کوش اش بعنوان یک ملاک بزرگ آروغ زد نشنیده اید - که با زبان مبارک خود فرمودند: انقلاب اکتبر «نتیجه یک عمر تلاش اش را مصادره کرد»! **نقل از رمان «زندگی من»! منتسب به تروتسکی**

کولاک در «لاک»!

فرض می کنیم که لئون برونشتاین جوان، پیش از مهاجرت صغری و آشنائی با «مردان ایسکرا»! گرچه بقول شما رابطه پول و کالا، مبانی مزد و بهره مالکانه... را «کشف»! به حکم تقدیر تمام متریا لیسم مادی و تاریخی را هم «فوت آب بود»! بر اثر «حواس پرتی»! شیفته لاسال، مجذوب نوعی «سوسیالیسم بیسمارکی»! گردید و قسم خورد که روزی لاسال روسیه خواهد شد. **نقل از رمان پلیسی «پیامبر مسلح»! مجلد اول**

ولی اینکه لئون تروتسکی - بقول شما «خبره و کاردان، در ردیف رهبران ممتاز انقلاب»! شاهد تعرض آشکار اشرافیت کارگری، اپورتونیسم و رویونیسم در قبال مارکسیسم، ناظر مبارزه مارکسیست های مصمم بر علیه گرایشات ارتجاعی و مخرب از این دست در دل جنبش کارگری... از قضا در یک چنین شرایطی با اکسلرود و شرکاء هم کاسه شد، بسمت منشویسم، نوع روسی رویونیسم و اپورتونیسم خرغلنت زد. با بلشویسم، مارکسیست های مصمم روسی در افتاد، مثل سگ هار پارس می کرد و مرتب پاچه لنین را گاز می گرفت... کلی جای حرف دارد.

برخلاف تعبیر غلط انداز حضرت عالی، پای یک انتخاب سیاسی، خرغلنت آشکار ایدولوژیک در میان بود و نه یک «خطا لپی»! خرغلنتی تمام عیار بسمت کولاکیسم، در مسیر خاستگاه طبقاتی عالیجناب لئون برونشتاین بعنوان یک کولاک زاده «محترم»! باور بفرمائید که کرم از خود درخت بود. در غیر اینصورت، هیچ چاره ای نیست، باید مثل شما رفتار کرد و یک تروتسکی دیگر تراشید - جانوری «استثنائی»! در ورای دنیای ناسوتی. این هم شگردی است. باستانی و دیر آشنا برای ماستمالی کردن حقایق

تاریخی... از شما چه پنهان که خرگلت نوبتی لئون تروتسکی هیچ ربطی با خود خواهی پلخائف و خشونت لنین، ربطی با بد خلقی استالین... نداشت. خیر، کولاک در «لاک»! که نمی توانست برای همیشه در لاک بماند...

آگاهی و رهائی

اهمیت جدال قهری و مستمر میان کارگران و سرمایه داران خرد و کلان برسر مزد و اشتغال و آموزش و... بجای خود. سخن برسر رهائی نیروی مولد و متفکر، تسویه حساب طبقه کارگر با بورژوازی، با تمام مناسبات تاکنونی، برسر مبارزه آگاهانه و سازمانیافته پرولتاریای مصمم و جسور و مغرور در جهان سرمایه داری است. منظورم مبارزه طبقاتی در عالی ترین شکل آن است، که با تاسیس اتحادیه کمونیستها، بدنبال انتشار مانیفست حزب کمونیست در میانه سده نوزدهم میلادی آغاز شد.

در این ارتباط، مارکس و انگلس: سوای کلی دعوی نظری با فلسفه رسمی، طرز تلقی مسلط در باره هستی و هستند ها، مبارزه با خیالبافی خرده بورژوازی، عصیانگری و آناشسیم، سوای پژوهش های علمی، کارهای تئوریک... در براه انداختن این مبارزه آگاهانه و سازمانیافته - از بسیج کارگران و روشنفکران انقلابی در اتحادیه کمونیست ها گرفته تا تشکیل انترناسیونال اول بسال ۱۸۶۴ میلادی در لندن، پیوند جنبش صنفی و سیاسی کارگران در سازمانی واحد... نقش کلیدی داشتند.

کلی سند و مدرک هست مبنی براینکه چطور مارکسیسم مصمم و جسور، نماینده شعور جمعی و تاریخی نیروهای مولد و مترقی، در جنبش کارگری سرآمد شد، در میان افکار عمومی اعتبار حقوقی کسب کرد. تا اینکه در چندین نوبت:

نوبت اول (بدنبال سازش آشکار بورژوازی با پس مانده خائسالاری، با عوامل سلطنت مطلقه و... بدنبال شکست انقلاب همگانی اروپا، ۱۸۴۹/۱۸۴۸ میلادی.

نوبت دوم) بدنبال سرکوب کمون در فرانسه و قتل عام کارگران انقلابی پاریس بسال ۱۸۷۱ میلادی.

نوبت سوم) در آستانه جنگ کریمه بسال ۱۸۵۳ میلادی گرفتار غضب گشت، بدنبال استقرار ارتجاع سیاسی در اروپا، ایضا زیر فشار فزاینده ضد انقلاب « متحد »! برای یک مدت نسبتا طولانی دچار اختناق شد...

سازش « آبرومندانانه »!

پیروزی ضد انقلاب با تعقیب و تفتیش، بگیر و به بند در ملا عام همراه بود. رفته رفته جنبش کارگری فروکش کرد. نبرد آشکار طبقاتی راکد شد. مبارزه آگاهانه و سازمانیافته پرولتاریا نیز، بخاطر پرهیز از ضایعات انسانی غیر لازم در شرایط اختناق، گرچه تعطیل نشد. اما بدلایلی کاملا قابل فهم، تغییر شکل داد.

سخن برسر یک عقب نشینی تاکتیکی است برای بازنگری حوادث پیشین، خطاهای محاسباتی، برای تدارک بیشتر، بسیج بهتر از راه تبلیغات، افشاگری سیاسی. فعالیت مطبوعاتی، کارهای علمی و تئوریک مارکس و انگلس در دوران ارتجاع سیاسی، اختناق پلیسی، نمونه بودند.

حال آنکه خرده بورژوازی از خود راضی و گنده گوز، دست و پای خود را گم کرد. چون اهل مطالعه صبورانه، پژوهش و آموزش، تحقیق و بررسی دلائل شکست نبود. اصلا حوصله مبارزه در یک شرایط دشوار، در دوران عقب نشینی جنبش را نداشت. این جانور « ذات البین »! تنگ نظر و پا در هوا، همینکه نفع آتی خود را در خطر دید، بفکر سازش « آبرومندانانه »! آشتی ننگین با ضد انقلاب افتاد.

لردیسم و بنیپارتیسم از سوئی، بیسمارک از طرف دیگر، سر کیسه را شل کردند، هر یک بطریقی، با اخم و چماق یا با لبخند و نان قندی، عاقبت اندیشان را قلقلک دادند. بیخود نبود که خرده پا، گیج و سرخورده و مایوس، نیش اش تا بناگوش باز شد و خیلی « عالمانه »! اصل مبارزه آشتی ناپذیر طبقاتی در بستر مالکیت خصوصی متداول را بزیر سنوال برد. حضور مستقل،

آگاهانه و سازمانیافته طبقه کارگر در انقلابات همگانی را مردود شمرد. مثل سگ هار، زیر سایه اربابان پشت پرده، دم تکان می داد، بر فلان فشار آورده و با صدای بلند زوزه می کشید، مرتب به مارکس و انگلس ناسزا می گفت، انگ و اتهام می زد. مارکسیست های جسور و مغرور را نفرین می کرد...

انحلال انترناسیونال اول

شرح چگونگی تاسیس این ارگان بین المللی کارگران فعلا بماند. فقط کوتاه یاد آوری می کنم که این رویداد تاریخی در ارتباطی مستقیم با رونق صنعت و تجارت، تولید و مبادله، صنعت بزرگ و تولید انبوه، بازرگانی فرامرزی در جهان سرمایه داری، در ارتباطی مستقیم با رشد نیروهای مولد، تحول اقتصادی و اجتماعی، علمی و فنی، مادی و معنوی در اروپای غربی و آمریکای شمالی قرار داشت. با مرور سابقه مکتوب جنبش کارگری در دوران رقابت آزاد براحتی می توان دریافت که انترناسیونال اول، ۱۸۶۴/۱۸۷۶ میلادی، بلحاظ تئوریک و هم تشکیلاتی، یک سامانه نوین کارگری بود که اتحادیه کمونیست ها سنگ بنای آن را گذاشت.

نقش ممتاز مارکس متریالیست در پایه گذاری، امور سیاسی و اداری و انضباطی، در مدیریت ایدولوژیک انترناسیونال اول: از تعمیم فلسفه متریالیسم مادی و تاریخی، اشاعه جهان بینی پرولتاریا و سوسیالیسم علمی گرفته تا تعیین خط مشی طبقاتی، تاکتیک طبقه کارگر در ارتباط با دهقانان، جنگ و قیام و مساله ملی... استراتژی پرولتاریا در قبال مالکیت و دولتمداری بورژوازی... قابل انکار نیست.

شواهدی هست مبنی براینکه انترناسیونال اول، با تمام اما و اگرها: ماجراجویی، سکتاریسم، کارشکنی آنارشویست ها - بلانکیست و پرودونیست و باکونیست - فضل فروشی و بزرقصانی لاسالیست ها... از بدو تاسیس تا مرحله انحلال، در حد توان خود خیلی کارها کرد. به یمن تلاش مستمر، نظارت مارکس در کارهای اداری و نظری، حضور انقلابی همزمان قدیمی مارکس و انگلس در مبارزات جاری طبقه کارگر، سازماندهی اعتراضات و اعتصابات و... وظایف تاریخی خود را انجام داد و کلی هم دستاورد داشت.

بقول لنین: بین الملل اول نقش تاریخی اش را به پایان رساند... نوبت به رشد عظیم تر جنبش کارگری در جهان رسید، دوران گسترش هرچه بیشتر جنبش کارگری، ایجاد احزاب سوسیالیستی بزرگ کارگری در کشورهای جداگانه. این توضیح تئوریک لنین مارکسیست در باره نقش تاریخی انترناسیونال اول متوجه شکل مبارزه آگاهانه و سازمانیافته پرولتاریا در دو مرحله متفاوت از تکامل سرمایه داری است:

۱ (عهد رقابت آزاد میان سرمایه های منفرد و فامیلی برسر بازار فروش، مواد خام و انرژی در سطح ملی.

۲ (عصر امپریالیسم، ستیز سلاطین مالی و صنعتی برسر کنترل انحصاری بازار بین المللی، منابع مواد خام و انرژی در جغرافیای جهان.

بزعم خرده پای چموش و کم فرهنگ، اپورتونیست های از همه رنگ، مداحان ریز و درشت جنبش های خود جوش و بی هدف کارگری، گویا این ایدولوژی « افراطی »! سماجت انقلابی مارکس برای رهائی طبقه کارگر، تاکیدش بر دورنمای تاریخی پرولتاریا بود که انحلال انترناسیونال اول را موجب شد...

پس برای « دوام انترناسیونال بود »! که لردیسم و بناپارتیسم جوش می زدند. چشم دیدن مارکس « پدر سوخته و شرور و بد خلق را نداشتند »! بعنوان « جاسوس بیسمارک »! مارکس را تحت تعقیب قرار دادند، نزدیکانش را تحت فشار گذاشتند...

بخاطر « نجات این سامانه کارگری بود »! که بورژوازی فلان جای خود را پاره کرد تا آثار علمی و گزنده مارکس در باره: نقد اقتصاد سیاسی، دلائل شکست کمون، جنگ داخلی در فرانسه و... حتی الامکان در دسترس کارگران و روشنفکران انقلابی قرار نگیرند. پیداست که جفنگ خرده بورژوازی گیج و کم فرهنگ و عاقبت اندیش، چرند اپورتونیست ها بدون پشتوانه نیست. تا کور شود هرآنکه نتواند دید...

فخر کولاک زاده

از شما چه پنهان که خصومت هیستریک عالیجناب تروتسکی در قبال استالین پدر سوخته، بقول آقای ایزاک دویچر: کفاش زاده بی نام و نشان گرجی که هیچوقت غذای کافی نخورده بود... (روسیه، بعد از مرگ استالین) یک خصومت آشکار و قابل فهم طبقاتی بود. بگور پدر « عالیجنابان »! آقایان و آقازاده ها، ملاک زاده ها و تاجر زاده ها، خوب خورده های وطنی. تروتسکی بازان از همه رنگ...

سخن برسر یک معضل قدیمی، بیماری اجتماعی در بستر مالکیت خصوصی است. بانی فخر این کولاک زاده عیاش، مالیخولیائی و گنده گوز، نخوت عالیجناب تروتسکی، بزعم ایزاک دویچر « مارکسیست خود ساخته »! همین بیماری دیرپای اجتماعی بود. ابهام در کجاست؟

مردک نفی انقلابی مالکیت خصوصی، محرک استثمار و استعمار، برتری طبقاتی، تسویه حساب تمام عیار با مناسبات متداول، تقسیم کار جاری، شیوه مرسوم تولید و مبادله، با مالکان و سرمایه داران را نمی خواست. استمرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا برای درهم کوبیدن مقاومت حضرات در شرایط اضطراری را نمی پسندید. بطور غریزی با ضبط ثروت « باد آورده »! اموال منقول و غیر منقول فامیلی میانه نداشت. مصادره دارائی و املاک آبا و اجدادی را هضم نمی کرد...

بهمین دلیل بود که عالیجناب تروتسکی مثل سگ هار پارس می کرد. یکروز آستین لنین « مجنون و مستبد »! روز بعد پاچه استالین « بد خلق »! را گاز می گرفت. رفتار مشابهی نیز با سایر مارکسیست های مصمم داشت. امروز می لاسید و فردا کینه می ورزید. می گفت و راحت حاشا می کرد. جانوری دمدمی مزاج بود. شخصیتی هردمبیل داشت. از مبارزه سیاسی و اجتماعی همان توطئه و تقلب و حقه بازی را می فهمید...

خشم نجیب زاده

عالیجناب تروتسکی از تبار « خوبان بود »! بموجب موضوع نمایشنامه « استثناء و قاعده »! از برشت، خشم این نجیب زاده « محترم »! در قبال آن کفاح زاده « حقیر »! قهری بود. شاهد زنده پشتیبانی آشکار کارگران « جاهل روسی »! از حزب کمونیست - بلشویک، مایوس و سرخورده، مرتب می نالید، مدام غر می زد. بزمین و زمان ناسزا می گفت. حتی بخاطر سگ اش... که برای شکار با خود نبرده بود...

کولاک زاده عیاش بی نزاکت، سیر و شنگول و ناز پرورده، قشقرقی براه می اندازد که نگو. با این تصور احمقانه، تهوع آور و پلیسی که گویا همه اعضای کمیته مرکزی حزب، « عوامل استالین پدر سوخته و حسود »! در ایجاد این « فاجعه بزرگ دست داشته اند »! در نامه ای رسمی خطاب به مسئولان حزب می نویسد: ببینید که چطور کمیته مرکزی حزب حقوق دمکراتیک مرا را زیر پا گذاشته...

ایزاک دویچر - به نقل از رمان « پیامبر خلع سلاح »! قطع جیبی،

برگردان آلمانی، Urban - Taschenbuecher

خصومت ملاکی

بدون شک، فخر مستمر و غضب نوبتی عالیجناب تروتسکی ریشه در دارائی و املاک فامیلی داشت. خصومت طبقاتی - کولاکی اش با گسترش مبارزه طبقات « حقیر »! در سطح ملی و بین المللی، با اوج جنبش کارگری، برآمد پرولتاریای صنعتی و کمونیسم در جهان سرمایه داری گل می کرد، بطور غریزی بسمت کارگران انقلابی، مارکسیست های مصمم و فعال شعله می کشید. القاب « مستبد و بد خلق و جاهل »! را بکار می برد تا بر روی همین خصومت قهری و طبقاتی سرپوش بگذارد...

تا اینکه « عالیجناب »! بعد از مرگ لنین، مدعی ارث و میراث شد. پس پای « استبداد فردی استالین، گمراهی حزب کمونیست - بلشویک، انحراف دولت کارگری... »! در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را به

میان کشید تا بجای کارگران « جاهل روسی »! ارتش رهبران خائن سوسیال دمکراسی باختری را با خود همراه کرده و در یک ائتلاف « بزرگ جهانی »! با بورژوازی و امپریالیسم... بیاری اوباش، همدستی رجاله های سیاسی، نوعی « انقلاب ناب و سالم »! برپا کند...

سگ زرد برادر شغال

بیخود نبود که آقای نیکیتا خروشچف معروف، همزمان با انتشار گزارش « محرمانه خود »! حاوی افشاگری ها در باره « شخصیت پرستی، جنایات استالین... »! اشاعه نظرات تروتسکی را، نه در سرزمین شوروی، که در کشورهای اقمار... بلامانع، استناد به آثار نامبرده را در تائید موضوع این گزارش کذائی برای پژوهشگران و نهادهای « ذیصلاح »! برای جاکشان امپراتوری شوروی مجاز شمرد...

نمی توان ادعا کرد که آقای خروشچف – بعنوان دبیر کل قانونی حزب حاکم و رئیس دولت وقت امپراتوری شوروی... « بار نوعی اختناق استالینی، جو لنین پرستی... »! را بر دوش داشت. ولی همان شگرد تروتسکی را برای افشای « شخصیت پرستی، جنایات استالین... »! بکار برد.

با این تفاوت که در « اوج قدرت »! سیاسی و اداری، لشگری و کشوری، اقتصادی و اجتماعی... شمشیر از رو بست و با مارکسیسم، با لنین و لنینیسیم در افتاد، در راس حزب و دولت نسبتاً مقتدر یک امپراتوری بزرگ، کمونیسم ستیزی در پیش گرفت. قریب ۴ سال بعد مرگ استالین « بد خلق »! تمام دستاوردهای تاریخی طبقه کارگر را بزیر سنوال برد...

پس احیای اوهام تروتسکی: مقبول اوباش، رجاله های سیاسی شرق و غرب، باب طبع محافل مالی و امپریالیستی... اهداف استراتژیک معلومی را دنبال می کرد. مطلوب باند تروریست خروشچف برای تعطیل ساختمان سوسیالیسم را بدست می داد. توسل به اسم و رسم تروتسکی برای شاشیدن به اعتبار حقوقی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی انتخاب شد: دروغگو، دو دوزه باز، هوچی و کلاش، توطئه گر و بزدل، شارلاتان و عیاش...

از این بابت خروشچف هیچ دست کمی از او نداشت: کم فرهنگ و لاف زن و کینه توز و خود پسند، پرخاشگر و بی نزاکت... بسیاق لئون تروتسکی، پشت به کارگران برای تسویه حساب با دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نقشه کشید. برای تخریب ساختمان سوسیالیسم برنامه ریزیخت...

در این راستا بود که خروشچف احیای اوهام تروتسکی را در دستور کار گذاشت. با یک شعار غلط انداز و خرننگ کن « بازگشت به لنینیسم! » برای تهیه و تدوین گزارش معروف خودش در باره « شخصیت پرستی، جنایات استالین... »! کلی زمینه چینی کرد. گزارشی « محرمانه و داخلی! » که در کنگره بیستم حزب حاکم بسال ۱۹۵۶ میلادی قرائت شد: ما نمی توانیم این مساله را به بیرون از حزب ببریم، نباید بگذاریم که بدست مطبوعات برسد... ما حق نداریم مهمات برای دشمن بفرستیم، حق نداریم لباس های چرک مان را در برابر چشم دشمن بشوئیم...

موضوع این گزارش ریاکارانه و جعلی... فعلا بماند. ترور نا موفق استالین توسط خروشچف و شرکاء هم مورد بحث نیست. حقیر نمی دانم که این گزارش « محرمانه »! کی و کجا، توسط کدام شیر پاک خورده ای تدوین شد. معذالک، گمان نمی کنم که کنگره بیستم حزب حاکم شوروی در سفارت آمریکا برگزار شده باشد...

تردید ندارم که توصیه های امنیتی خروشچف و شرکاء یک نیرنگ، کلک مرغابی بود تا نمایندگان حاضر در « کنگره »! موضوع گزارش پلیسی حضرات را جدی بگیرند. ناگفته نماند که خروشچف « پاکدامن »! مثل آن تروتسکی « مظلوم »! احمق تر از آن بود که بتواند به استالین خرده بگیرد، رسواتر از آن بود که استالین را متهم به انحراف از لنینیسم کند. چون این دلک نمی دانست که لنینیسم شاهکار تئوریک استالین بود. یک تئوری علمی و انقلابی و منسجم، که سوای جوهر انقلابی نظرات لنین، تزه های مارکس و انگلس و... برای اولین مرتبه مکانیسم های گذار انقلابی از سرمایه داری به کمونیسم را بدست داده و معرض دید جهانیان می گذارد...

اوهام تروتسکی « مظلوم »! با سفارش سلاطین مطبوعات اروپا و آمریکا، حمایت محافل « خوبان »! در افکار عمومی راه یافتند. شک دارم، شکی غلیظ، که عالیجناب تروتسکی همان نگارنده آثار « تروتسکی »! باشد. با وجود امثال ایستمن و دویچر و... ارتش گوساله های پولکی از این دست، احتمال امضا فروشی تروتسکی « بزرگوار »! اصلا منتفی نیست...

ولی چطور شد که گزارش کنگره بیستم حزب حاکم شوروی بسال ۱۹۵۶ میلادی، متن گزارش « محرمانه »! با آنهمه سفارشات امنیتی خروشچف و شرکاء، که نمی بایست از حزب خارج شود، نمی بایست به مطبوعات برسد... کارگران « جاهل روسی »! مردم « نادان شوروی »! بجای خود، حتی پیش از مطبوعات خودی، به ینگه دنیا رسید، ابتدا در مطبوعات آمریکا چاپ و منتشر شد؟ یعنی پیش نویس گزارش « محرمانه »! خروشچف بسیاق تروتسکی رفتار کرد...

تجربه نشان داد که باند خروشچف، از سیر تا پیاز، همان مطلوب ننگین لئون تروتسکی را دنبال می کرد: یعنی تعطیل دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، تخریب ساختمان سوسیالیسم... فقط با یک تفاوت « ناچیز »! که اینبار معامله کنندگان دو دولت بزرگ، خیلی هم بزرگ، امپراتوری شوروی و امپریالیسم آمریکا بودند...

رضا خسروی